

کفتارهای عرفانی

(قسمت سی و ششم)

حضرت آقای حاج دکتر نور علی تابنده (محبوب علیشاه)

(بیانات تیر ۱۳۸۸)

شصت و ششم

جزوه شصت و ششم - گفتارهای عرفانی (قسمت سی و ششم)

(بیانات تیر ۱۳۸۸)

صفحه

عنوان

- در مورد آیاتی از قرآن که همه نوع انسان‌ها مورد خطاب هستند و آیاتی که مؤمنین را خطاب قرار داده است، مؤمنین خاص و یا هر نوع مسلمانی / در مورد «فَمَلَأْتِيهِ» همه‌ی انسان‌ها به خداوند برخورد می‌کنند، ملاقات کردن خدا در این دنیا برای بشر مادامی که در جسم است امکان ندارد / نفس مطمئنه ۶
- شرایط حج / درجات مختلف شناخت بزرگان / در مورد «أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ» و «يُوحَىٰ إِلَيَّ» / آنهایی که در ولایت دارای ارزش و مقامی هستند، مقام خودشان را می‌دانند؟ / انسان کامل ۱۳
- بیداری سحر / خداوند زاید بر قدرت و استطاعت یک نفر باری بر او قرار نمی‌دهد / باید واقعاً در دلتان نماز صبح و سحرخیزی شیرین‌تر از تماشای یک فیلم تلویزیون تا دیر وقت باشد / به‌موقع و به اندازه بخوابید، خودبه‌خود بیدار می‌شوید / ذکر / ذکر بی‌اختیاری که انسان را محو کند مبارک است / ذکر و فکر عادت نیست مثل نفس کشیدن ۲۲
- خلافت الهی قابل مصالحه و قابل واگذاری نیست / امام حسین علیه السلام و قضایای کربلا و شب عاشورا / تهمت و انتقاداتی که از قیام امام حسین علیه السلام می‌کردند / داستان غزوه‌ی پیغمبر و بایکوت آن سه نفری که امر حضرت را اطاعت نکرده بودند / باید اوامر الهی را

- درست صددرصد تا آخرین حد حفظ کنیم ۲۷
- معنی ذکر/ نفخه‌ی الهی/ محبت خداوند به بشر در بین همه‌ی موجودات و مسئولیت سنگینی که بر دوش او گذاشته است/ نفس می‌کشید بدون فراموشی، خداوند را هم باید همیشه به یاد داشت بدون فراموشی/ ذکر لسانی و ذکر قلبی ۳۵
- مدیتیشن، تمرکز حواس و نرمش فکری/ ذکر گفتن به اسم مانترا و تمرکز کردن حواس به چیزی که معنای آن را نمی‌دانند/ ما در درویشی مانترایی داریم که معنای آن را هم می‌دانیم و به آن متوسل می‌شویم/ ذکر گفتن به هر اندازه‌ای که می‌توانید/ در مورد حدّ آزادی اخوان و همشیره‌ها/ چله‌نشینی درویشی/ تأهل و همسرخواهی، تسلیم شدن به قانون طبیعت و اطاعت کردن ۴۳
- دلارامی که داری دل در او بند/ تهمت‌ها و شایعات و براءت عایشه/ در خبری هست عایشه گفت از خدای محمد که براءت مرا اعلام کرده تشکر می‌کنم که این بالاترین درجه‌ی عرفان است ۵۲
- بیداری سحر با اشتیاق کامل/ بیماران قلبی و بیماران اعصاب که نمی‌توانند سحر بیدار باشند/ خواندن نماز که امری واجب است قبل از طلوع آفتاب/ باید طوری سحر بیدار شوید که به دیگران لطمه نزنید/ خواب و تعبیر آن/ خواب مؤمن/ خواب معتاد ۵۵
- حکومت الهی مدت کوتاهی در زمان پیغمبر ﷺ/ تا زمان قیام حضرت قائم، جامعه‌ای منطبق بر تمام موارد اسلامی امکان ندارد/ اساس اسلام برای تربیت فردی مسلمین است/ تربیت اخلاقی/ خود را اصلاح کند تا جامعه اصلاح شود/ شجاعت و رشادت علی علیه السلام در اطاعت امر/ علی علیه السلام قرآن ناطق ۶۰
- فهرست جزوات قبل ۶۸

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب علیشاه) پاسخ نامه‌ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطف نمایید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایید.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید.

با توجه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن ۸۲۴۲ ۵۸۳ ۰۹۱۲ تماس حاصل فرمایید.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود.

مطالعه جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل مجموعه جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت‌وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه) و... می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

WWW.JOZVEH121.COM

در مورد آیاتی از قرآن که همه نوع انسان ها مورد خطاب هستند و آیاتی که مؤمنین را خطاب قرار داده است، مؤمنین خاص و یا هر نوع مسلمانی / در مورد «فلاقیه» همی انسان ها به خداوند برخورد می کنند، ملاقات کردن خدا در این دنیا برای بشر مادامی که در جسم است امکان ندارد / نفس مطمئنه^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

سؤالی راجع به شرح و تفسیر یکی از آیات قرآن است. آیات قرآن همگی موارد را دارد و جالب است. منتها هر کدام در یک جا مصداق پیدا کرده. گاهی اوقات خدا می فرماید: يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ، به انسان می گوید گاهی اوقات مؤمنین را خطاب قرار می دهد. البته لغت ایمان که در قرآن به کار رفته در دو مورد است هم به معنای ایمان قلبی و هم به معنای مسلمان ها. در سوره ای اسمش یادم نیست در آیات آن می فرماید: بعضی از این اشخاص بر تو منت می گذارند که ما آمدیم مسلمان شدیم، ما آمدیم مؤمن شدیم. می فرماید: به آنها بگو نگویند

۱. صبح یکشنبه، تاریخ ۱۳۸۸/۴/۷ ه. ش.

ایمان دارید برای اینکه ایمان وارد قلب شما نشده ایمان مال قلب است، مال دل است بلکه بگویید ما آمدیم مسلمان شدیم، تسلیم تو شده ایم. نه تنها شما منتی ندارید، بلکه به پیغمبر می فرماید به او بگو من به شما منت می گذارم که اگر مسلمانی شما واقعی باشد، شما را هدایت کردم به ایمان. این است که اسلام را از ایمان در خود این آیات جدا کرده خیلی جاها هم که خطاب به خود پیغمبر است. یا أَيُّهَا النَّبِيُّ خطاب به پیغمبر خیلی زیاد هست. آنجا مخاطبها معلوم است. ولی وقتی می گوید: یا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ، یعنی همه ی نوع انسانها مورد خطاب هستند؛ اعم از مسلمان و کافر، زن و مرد، به اصطلاح ایرانی و عرب و غیره اینجا که فرموده: یا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ^۱، ای انسانها همه ی شما لنگان لنگان به سمت خدا می روید، بعد به خدا برخورد می کنید. او را ملاقات می کنید. نه مثل دو تا ماشین که به هم برخورد می کنند، نه! یعنی به هم می رسید. پس حساب کار خود را از حالا بکنید. چه مسلمان باشید یا کافر یا مؤمن یا غیر مؤمن، هر چه، زن یا مرد، به خداوند برخورد می کنید. جای دیگری فرموده است که خداوند روزی که با شما برخورد کرد صفها را جدا می کند. آنهایی که اصلاً اهل اسلام و ایمان و... نیستند جداگانه می گویند خدا آنها را اصلاً نگاه نمی کند. جای دیگر منافاتی ندارد که فَمُلَاقِيهِ این

منافاتی ندارد همه ملاقات می‌کنند ولی اینطوری که صاحبخانه یعنی خداوند به آنها اخم کرده. اینها أَصْحَابُ الْمُسْتَمَةِ یا أَصْحَابُ الْيُسَارِ بعضی که خدا گفته أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ که مصاحبین آتش هستند بطور دائم. از این حرف فهمیده می‌شود که ممکن است اشخاصی مصاحب آتش باشند، ولی دائم نباشند و موقت باشند. در قرآن چنین چیزی نگفته فقط چون بعضی را گفته خالد یعنی همیشگی، معلوم است غیر از آنها عده‌ای هم هستند که همیشگی نیستند. ولی از ائمه اخباری هست مثلاً قراین آن این است که در دعای کمیل می‌بینیم، آن کسی که دعا می‌کند مناجات می‌کند می‌گوید: خدایا مرا اگر در آتش جهنم بیندازی فریاد بر می‌آورم که منی که پیشانی‌ام پینه دارد از نماز و دعا برای تو، مرا هم‌اتاق کسی کردی که اصلاً در مقابل تو تعظیم نکرده است! خدایا من اگر عذاب جهنم را تحمّل کنم عذاب دوری تو را چطور تحمّل کنم؟ که درجات مختلف عذاب را نشان می‌دهد تا برسد به عذاب خالد، عَذَابُ الْمُخْلَدِ یک عذابی هست که کمتر گفته‌اند عَذَابُ الْمُخْلَدِ یعنی همیشگی در یک حال بمانند خود خلد یعنی دائمی در عذابی دائم باشند یا خود دائم بودن را به‌صورت عذاب تلقی کرده. آنهایی که اصحاب میمنه هستند درجاتی دارند. یکی در سوره‌ی واقعه می‌گوید: أَصْحَابُ الْمِئْمَنَةِ، شما سه گروه هستید حالا همه نزد خداوند جمع هستند وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً فَأَصْحَابُ الْمِئْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمِئْمَنَةِ مَا

أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ^۱، خوب‌ها یکی خوب بطور ساده هستند ابرار و یکی مقرّبین هستند که خداوند خود آنها را برگزیده که سوره‌ی دیگر دارد که یا أَيَّتْهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنِّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي^۲، اینها صاحبان قلوب مطمئنّه هستند قلوب مطمئنّه آنهايي هستند که اطمینان و ایمان آنها محلی است که قابل تغییر نیست مثل کسی که آتش را دیده که اینجا آتش است او دیده برای او شکی ایجاد نمی‌شود یا کسی که در باغ سبز به او نشان داده‌اند ولی در را هم باز کردند بیا تماشا کن تماشا کرده باغ سبز را دیده و دیگر مطمئن است اینها که به این درجه رسیده‌اند خیلی کم هستند شاید از بین پیغمبران و اولیای الهی همه‌ی آنها نباشند خداوند به اینها خطاب می‌کند وقتی صحبت مرگ و اینهاست چون در مورد گرفتن جان خداوند یک جا می‌گوید: ملک‌الموت جان او را گرفت یک جا می‌گوید رئیس ملک‌الموت جان او را گرفت یک جا می‌گوید: من جان او را گرفتم. دارد که موسی علیه السلام از این جهت که کَلِمَةُ اللَّهِ بود رویش به خداوند باز بود. ملک‌الموت آخر عمر آمد جان او را بگیرد حضرت از او پرسید برای چه آمدی؟ گفت: آمدم جان شما را بگیرم. گفت: مگر تو به من جان داده‌ای که حال جان مرا بگیری؟ هر که جان داده خودش بیاید. بعد خداوند

۱. سوره واقعه، آیات ۱۱-۷.

۲. سوره فجر، آیات ۳۰-۲۷.

خودش جان او را گرفت. گاهی اصلاً صحبت جان نیست، می‌گوید یا *أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ*، ای نفس مطمئنّه برگرد پیش ارباب، چون هم ارباب از تو راضی است و هم تو از ارباب راضی هستی. بیا تو و بندگان من وارد بهشت من شوید. بهشتی است که خداوند به خود منتسب کرده. اینها درجات مختلف ایمان است نه اینکه آنها آنوقت از این درجه به آنجا بروند. اینها همان درجاتی است که داشتند و در موقع تقسیم‌بندی در آن دنیا معلوم می‌شود. برای اینکه غالباً همه‌ی آنهايي که حتّی به آن نفس مطمئنّه رسیده‌اند از نفس اماره شروع کرده‌اند. نفس، لوازمه شده و بعد مطمئنّه شدند. در آنجا مثل اینکه از حالات مختلف، فیلم برداشته باشند یا اسلاید برداشته باشند در آنجا نشان می‌دهند. خداوند اسلایدهایی را که از همه دارد برای تشویق ما نشان می‌دهد. بنابراین همه‌ی انسان‌ها به خداوند برخورد می‌کنند یعنی همه‌ی انسان‌ها قابلیت سلوک را دارند و سلوک دم دستشان است بعضی‌ها تا یک قدم رفتند خداوند دستشان را می‌گیرد و می‌اندازد دور، بعضی‌ها به هر اندازه می‌روند... البتّه یک معنویت و یک بحثی است بین اهل کلام، متکلمین که مثلاً همین آیه *فَمُلَاقِيهِ* که او را ملاقات می‌کند، یا اینکه مثلاً آیات دیگری هست مثل این به معنی دیدن خداوند است، بحث پیش آمده که آیا بشر بالاخره با این چشم‌ها خدا را می‌بیند یا نه؟ که جار و جنجال زیادی با هم دارند. البتّه

می‌گویند: آنوقت که به خدا می‌رسی این چشم را نداری، هیچی نداری، از حضرت موسی دلیل می‌آورند که موسی عرض کرد: رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ، موسی به خدا عرض کرد خدایا خودت را نشان بده تا تو را نگاه کنم خداوند فرمود: قَالَ لَنْ تَرَانِي وَلَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَاتَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا، موسی گفت: خدایا خودت را به من جلوه بده تا تو را نگاه کنم خدا گفت: نمی‌توانی نگاه کنی، من دیدنی نیستم ولی می‌خواهی ببینی نگاه این کوه‌ها کن که موسی نگاه کرد و خدا بر کوه جلوه‌ای کرد کوه آب شد. آنوقت موسی به سجده افتاد و گفت، اشتباه کردم ببخشید به این دلیل می‌گویند ما در این دنیا که نمی‌بینیم اگر در آن دنیا دیدنی بود می‌شد اینجا هم دید. هستند کسانی که در این جهان هستند ولی روحشان در این جهان نیست، آنها باید ببینند، ولی همه‌ی اینهایی که می‌بینند جلوه‌هایی از خدا را می‌بینند.

در ازل پرتو حسنت ز تجلّی دم زد

عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

تا یک مقداری این سلوک را ما با بدن ممکن است دیده باشیم بعضی هم احساس کرده‌اند ولی کلاً فَعَلَا قِيَهُ در این دنیا برای بشر امکان ندارد. مادامی که در جسم است امکان ندارد. این از آیاتی است

که یا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ دارد حالا خوب است اگر مجال کردید آیاتی که یا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ دارد را جداگانه بنویسید آیاتی که یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا دارد جداگانه بنویسید که یا در مورد مؤمنین خاصّ است و گاهی به هر نوع مسلمان می‌گویند. در حالی که خدا به آنها می‌گوید ایمان وارد قلب شما نشده، نگویند ایمان آوردیم، بگویند اسلام آوردیم حالا ما عرض می‌کنیم، ما فکر می‌کنیم که ایمان آوردیم اگر هم حرف ما درست نیست، تو خودت آن را درست کن.

شرایط حج / درجات مختلف شناخت بزرگان / در مورد «انابشر مشکلم» و «یوحی الی» /
آهنیانی که در ولایت دارایی ارزش و مقامی هستند، مقام خودشان را می‌دانند؟ /
انسان کامل^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

شما چطور جرأت کردید اینطور سؤالی کنید؟ اگر شرایط حج در شما بوده بایستی تقاضا کنید و به مکه بروید. اگر هم نمی‌روید و چنین چیزی نیست اسم آن حج نیست. اگر بدون آن شرایط می‌خواهید بروید زیارت، عیبی ندارد. خیلی هم خوب است، ولی حج نیست. حج مثل نماز است که شرایطی دارد، حج هم شرایطی دارد. تشخیص آن شرایط با خود شماست نه با دیگری. اگر تشخیص دادید که آن شرایط هست باید انجام بدهید و در آن صورت هم حج به منزله‌ی دعوتی است که صاحبخانه کرده. دعوتی که صاحبخانه کرده باید قبول کنید و بروید. منتها اگر موانعی هم هست خود صاحبخانه درست کرده پس به آن موانع هم گوش بدهید. یعنی فرض کنید مریضی دارید، کسی دارید که

فقط پرستاری شما را می‌خواهد و اگر بروید جان او در خطر است نباید بروید، آن سفر را معاف می‌شوید. و به هر جهت چه حج تمتع و چه زیارت عمره بخواید مشرف شوید جزوه‌ی کوچکی با عنوان حج و زیارت نوشتیم، خواندش بد نیست. بخوانید هر چند اگر هم نخوانید خیلی‌ها ممکن است بهتر از آن بدانند. ولی بخوانید بهتر است.

سؤال دیگری کرده‌اند، از من پرسیده‌اند: یکی از شاگردان شما گفته (نمی‌دانم منظور آنها فقر است یا کس دیگر) شما انسان کامل هستید و همه شاگرد شما هستند. یک مطلبی است شما فرض کنید وقتی در یک کلاس درسی، دبیرستان یا دانشگاه همه رقم درس‌ها دارید درس عملی و آزمایشگاهی، تئوری، فیزیک، شیمی دارید. احکام شرعی هم دارید و امثال اینها، هر کدام استادش مربوط به خودش است. استاد تکواندو که دارید اگر موقع نماز احکام نماز را از او پرسید به شما چه می‌گوید؟ می‌گوید: در هر موقعی

دلارامی که داری دل در او بند

دگر چشم از همه عالم فرو بند

یک چنین سؤالی، البته چون انبیا هم نبوت دارند هم ولایت، درجه‌ی آنها مافوق همه حساب می‌شود. ائمه هم چون ولایت دارند یعنی به همان احکامی که پیغمبر نبی گفته است عمل می‌کنند ولی ولایت هم دارند مع‌ذلک هیچکدام نمی‌گویند: من چه هستم. در

تذکرة الاولیا بخوانید حضرت صادق (به نظرم) خدمه و غلامان و کنیزان خود را جمع کردند در جلسه‌ای (غالباً جمع می‌شدند) گفتند: بیایید ما با هم شرط ببندیم، تعهد کنیم در روز قیامت هر کدام به بهشت رفتیم آنهای دیگر را هم به بهشت بکشانیم. یکی از آنها گفت: خدایا اینکه نوهی پیغمبر توست، امام مُقَرَّضُ الطَّاعَةِ است این را می‌گوید، تکلیف ما دیگر چیست؟ این یک حالت عادی، حالتی است که پیغمبر هم در قرآن فرمود: *أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ*^۱ الی آخر، من بشری مثل شما هستم در آن حالت امام جعفر صادق هم می‌نشینند و یک چنین حرف‌هایی می‌زنند. اینجا ما را می‌خواهند تربیت کنند بفهمیم که این از کدام حرف‌هاست امام این حرف را می‌زند جدّ او که مثل خود اوست اختیارات و مقام او یکی است، علی در *خطبة البیان* می‌گوید: *أَنَا قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ*، من بهشت و جهنّم را تقسیم می‌کنم *أَنَا الْمِيزَانُ*، من میزان الهی هستم *أَنَا... أَنَا...* یعنی «من...» آنقدر در *خطبة البیان* هست که حتی خیلی‌ها گفته‌اند این از حضرت علی علیه السلام نیست. ولی نخیر، از علی است. بالاتر آن را علی علیه السلام فرمود. نزدیکی‌های فوت خود، علی علیه السلام فرمود: *سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَقْعُدُونِي*^۲، قبل از اینکه من را از دست بدهید هر سؤالی دارید از من بپرسید. نگفت در مورد چه؟ اگر این آقایان هسته‌ای بودند آنوقت هم اینها اگر سؤال می‌کردند باز علی جوابشان را می‌داد.

۱. سوره کهف، آیه ۱۱۰ و سوره فصلت، آیه ۶.

۲. بحار الانوار، مجلسی، لبنان، مؤسسه الوفا بیروت، ۱۴۰۴ ق، ج ۱۰، ص ۱۱۷.

سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَقْدُونِي، کما اینکه می‌بینید انواع سؤال‌ها را کرده‌اند. آن هم یک حالتی بود. یعنی دنباله‌ی آن آیه بود که أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ، منتها يُوحَى إِلَيَّ أَيُّهَا إِلَهُكُمْ إِلَهُ وَاحِدٌ، به من وحی می‌شود که خدای شما الله واحد است وقتی این شخص آنقدر اهمّیت دارد که مسأله‌ی به این اهمّیت یعنی اساس خلقت که خدای واحد است به او وحی می‌شود چیزهای کوچکتز که حتماً هست. محتاج به وحی نیست مثل اینکه دواخانه رفتید دکتر نسخه می‌دهد این را نگاه می‌کند دست می‌کند دوا را برمی‌دارد، یکی دیگر را نگاه می‌کند آن طرف‌تر داروی دیگر را برمی‌دارد، همینطور. محتاج چیزی نیست. می‌داند همه چیز کجاست. علی در اینجا و در این سمت، هیچکس رقیب علی و قدرت علی نیست. نه کسی پیدا شده ادّعی رقابت کند و نه گفته‌اند فلان کس اینطوری است. حتّی مولوی که به نظر من از هر شیعه‌ای شیعه‌تر است، ولی به قول آقایان سنّی است همین خطبه البیان را که خیلی از علمای شیعه هم قبول ندارند که از علی است، او مثل اینکه قبول دارد می‌گوید: «از علی آموز اخلاص عمل» و دنباله‌اش می‌گوید:

تو ترازوی احد خود بوده‌ای

بل زبان‌هی هر ترازو بوده‌ای^۲

در آن ترازویی که خدا دارد تو زبان‌هی آن هستی یعنی همان که

۱. سوره کهف، آیه ۱۱۰ و سوره فصلت، آیه ۶.

۲. مثنوی معنوی، تصحیح توفیق سبحانی، روزنه، ۱۳۸۶، دفتر اول، بیت ۳۹۹۷.

خوب و بد را جدا می‌کند. زبانه‌ی ترازو این است دیگر. به این طریق برای اینکه دشمنان علی شاید نفهمند «بل زبانه‌ی هر ترازو بوده‌ای» یعنی هر چیزی را باید به تو بزنند، تو می‌توانی تشخیص بدهی. قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ؛ علی می‌گوید این درست است برود به بهشت و این غلط است و باید برود به جهنم. همان قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ ولی در موارد دیگر که از علی می‌پرسیدند در یک مورد فرمود: من بنده‌ای هستم از بندگان محمد. این است که اینطور هم حرف می‌زدند. حالا پیروان پیغمبر و علی و حضرت جعفر صادق و اینها هر کدام برای خود یک علی در ذهن دارند و مرید آن علی هستند. آن علی که در ذهن دارند نتیجه‌ی درک خودشان و درجه‌ای است که خودشان فهمیدند. یکی از شاگردان سال اول دانشگاه برود در روستای دوردستی بماند که فقط خودش را ببیند این وقتی به دانشجویی که از تهران آمده و اینجا هست برخورد کند می‌گوید: او دیگر استاد جهان است. بله استاد آن جهانی است که تو در آن هستی. می‌خواهی استاد بالاتر را ببینی؟ راه برو تا کلاس دوم. باز هم راه برو، می‌خواهی بیشتر ببینی؟ برو کلاس درس انیشتین بنشین که بگویی این بالاترین استاد است. ولی همه‌ی این مسیر را که طی می‌کنی می‌گویی استاد ما استاد جهان است. راست می‌گویی و بیخود نمی‌گویی، ولی برای خودشان است. جهت آن این است.

فرض کنید مثلاً از اینجا تا مشهد هشتصد نهمصد کیلومتر است

یکی راه می‌افتد یک کیلومتر رفته، یکی راه می‌افتد بیست کیلومتر رفته، یکی دیگر صد کیلومتر رفته، اینها همه در راه هستند. همین که قصد زیارت مشهد دارند و راه افتاده‌اند همه مثل هم هستند. ولی نمی‌شود گفت اگر شما از بالا نگاه کنید کسی که اصلاً راه نیفتاده به سمت مشهد می‌گوید: این آقا مسافر مشهد است یک کیلومتر رفته ولی آن که راه را رفته می‌گوید: آقا اینها هیچکدام نرسیده‌اند. هنوز در همین زمینه یک بحث بین بزرگان عرفان هست که اگر کتاب *طرائق الحقایق* را بخوانید حوصله کنید چون کتاب قطوری است ولی داستان‌های جالبی دارد. در کتاب *طرائق الحقایق* یک بحثی دارد نظرات مختلف را می‌گوید که آیا اولیا خود مقام خود را می‌دانند یا نمی‌دانند که از اولیا حساب می‌شوند؟ بعضی می‌گویند: بله می‌دانند برای اینکه از لحاظ علمی دانش ولی از همه بیشتر است و اول دانش هر کس راجع به خود اوست، بنابراین اینها می‌دانند. اما می‌گویند: اینها از لحاظ اینکه یک انسان هستند، شامل آن قسمت اول آیه هستند که *أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ، مَتَّهًا، يُوحى إِلَيَّ*. اینهایی که می‌گوییم اولیاءالله از کدام قسمت هستند؟ از قسمت *أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ* هستند یا از قسمت *يُوحى إِلَيَّ*؟ از آن قسمت *أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ* دیگر مثل همه‌ی ما هستند. پس ما مقامی اگر برای آنها قائلیم از آن جهت *يُوحى إِلَيَّ* است این در مورد پیغمبر است که به او وحی می‌شود حتی به ائمه‌ی دیگر هم وحی

نمی‌شود بس که می‌خواهند اغراق کنند می‌گویند: به حضرت فاطمه وحی شد. ولی فقط به پیغمبر وحی می‌شد که بعد از رحلت پیغمبر این در را بستند، تا روز قیامت قفل کردند. بنابراین منظور از آن رده و نوعی هستند که به آنها وحی شده: **يُوحَىٰ إِلَيَّ**. از آن جهت هم اینها وقتی در آن ردیف بودند دیگر چشم خودبینی ندارند. در هر جا هستند خود را نمی‌بینند، آنهایی که اهل ولایتند، آنهایی که چشم خودبینی ندارند.

اینجا باز یادى از یک خدایامرز بکنیم. در آن جریانات مشروطه ۱۳۲۴ یعنی صدوشش سال پیش شاید هم بیشتر، شوهر او در تهران نبود در مرکز نبود، مردم ریختند، دشمنان مشروطه ریختند در خانه‌اش به هم زدند و شکستند و یک آینده‌ی قیمتی و با ارزش و خوب داشت که خیلی به آن علاقه‌مند بودند زدند و آن را هم شکستند. بعد به‌عنوان گله، درد دل به شوهر خود نوشت یا گفت که آن آینده‌ی قدیمی چنین و چنان را هم زدند و شکستند. شوهر او گفت: خوب شد شکستند، آلت خودبینی ما را شکستند. حالا آنهایی که از آن جهت دارای درجه‌ای هستند و نشانی دارند و مدالی دارند، خودبینی ندارند نمی‌دانند کجا هستند؟ اکثراً معتقد هستند آنهایی که در ولایت دارای ارزش و مقامی هستند خودشان نمی‌دانند، برای اینکه اگر خودشان بدانند شیطان زودتر می‌تواند گولشان بزند برای اینکه خودشان می‌فهمند که ارزشی دارند.

و اما این اصطلاح «انسان کامل» که گفته‌اند، یک اصطلاحی است هر کسی چیزی به کار می‌برد. یکی گفته «انسان کامل»، یکی گفته مرشد کامل، یکی گفته صالح مصلح، این اصطلاح «انسان کامل» متداول شده. چون یک کتاب جامع عرفانی هم به همین اسم تالیف شده به نام *انسان کامل*. این است که آن کتاب را اگر بخوانید انسان بطور کلی است هر جا در قرآن نام انسان را به کار برده نوع انسان است. انسان‌هایی که یک خرده آمدند بالا، می‌گویند: یا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ^۱، ای انسان‌ها، همه را در بر می‌گیرد، خوب و بد و فلان و.... آن آیه‌ی دیگر می‌گوید هر انسانی روز قیامت سرنوشت او به گردن او آویزان است، آیه‌ی دیگری است. منظور، کلمه‌ی انسان است که به همه اطلاق می‌شود این در واقع *أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ* که فرمودند یعنی شما همه انسان هستید اما یک مسأله‌ی دیگر و آن اینکه فرض کنید شما نیاز دارید به اینکه یک مسأله‌ی فیزیک را حل کنید در دانشکده درس می‌خوانید یا درس می‌دهید، اگر مسأله‌ی فیزیک از من پرسید می‌گویم: چه می‌دانم؟ اگر خیلی من آدم دانایی باشم به او می‌گویم وقتی برایت حل شد، بیا به من یاد بده. حالا شما چه کار دارید او که سؤال فیزیک دارد، برود در خیابان از هر کسی پرسد ببیند تو فیزیک بلدی؟ او بگوید: بله بعد بگوید تا چه درجه بلدی؟ و او بگوید: تا

آنقدر بلام. آن یکی بگوید بلد نیستیم، اصلاً فیزیک چیست؟ خوراکی، پوشاکی است؟ یک سؤال‌هایی هست که لزومی ندارد از کسی بپرسید. خیلی سؤالات هست مثلاً سؤالی که امام زمان در ایام فراغت چه کار می‌کند؟ به تو چه چه کار می‌کند؟ هر کار خواست می‌کند و امثال اینها یا بعضی برای اینکه جوابی بگیرد چیزهای عجیبی می‌پرسند امام زمان بچه دارد؟ به تو چه؟ این یک سؤال است؟ آن هم به خصوص از خود امام زمان پرسیدن، وقتی امام زمان ظاهر شد و همه‌ی آن شرایط را هم شما دیدید، نمی‌دانم ظهور و فلان مع‌ذک از او بپرسید تو امام زمانی؟ من دارم آنچه گفتنی است می‌گویم، اینطور جواب می‌دهد. فقط در یک مورد هست که حضرت یحیی علیه السلام استاد و مرشد عیسی در زندان بود عیسی علیه السلام در بیرون بود و می‌گفت: بنا به امر خداوند من پیغمبری هستم. یحیی در زندان بود نمی‌توانست خدمت حضرت برسد ولی برای او واجب بود که بداند عیسی شاگرد او چنین است؟ از عیسی پرسید که تو همان پیغمبری هستی که قرار است بیاید؟ یا هنوز منتظر باشیم؟ از عیسی پرسیدند، گفت: من همان هستم. خداوند ما را ان‌شاءالله از سؤال بی‌نیاز کند و سؤالات ما را خودش جواب بدهد.

بیداری سحر خداوند زاید بر قدرت و استطاعت یک نفر باری بر او قرار نمی‌دهد /
باید واقعاً در دلتان نماز صبح و سحر خیزی شیرین‌تر از تماشای یک فیلم تلویزیون
تا دیر وقت باشد / به موقع و به اندازه بخوابید، خود به خود بیدار می‌شوید / ذکر /
ذکر بی‌اختیاری که انسان را محو کند مبارک است / ذکر و فکر عادت نیست مثل
نفس کشیدن است^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

این سحر خیزی که گفته‌اند از لحاظ شرعی مثل خود نماز واجب نیست ولی از مستحبات است یعنی اگر می‌خواهید خدا به نمازتان توجه بیشتری کند، به اصطلاح رسید بدهد، سحر خیزی داشته باشید. اما یک قاعده کلی هست، قواعد کلی را در اسلام باید بگویند به جای خیلی حرف‌های زیادی که زده می‌شود، این حرف‌ها را بگویند.

لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا^۲، خداوند زاید بر قدرت و

۱. صبح جمعه، تاریخ ۱۳۸۸/۴/۱۲ ه. ش.

۲. سوره بقره، آیه ۲۸۶.

استطاعت یک نفر باری به او قرار نمی‌دهد، وظیفه‌ی سنگینی قرار نمی‌دهد. بنابراین وُسْعَهَا که گفته‌اند یعنی بتوانید سحر بیدار شوید وَاَلَّا فرض کنید کسی مریض است، آمپول‌هایی به او زده‌اند که بیست و چهار ساعت بخوابد. این دیگر نباید پا شود. نمی‌تواند پا شود. باید سحر خواب باشد. اینجا همین قدر که دلش بخواد سحر پا شود و یک عِلَّتْی آمده که نمی‌تواند این آرزو را انجام دهد همین به اجر خود می‌رسد. اجر دارد. از قول یکی گفتم صحبت شد که عارفی مال قدیم که گفت در نظر من صَحَّت و سلامتی و بیماری دو تا مهمان از طرف خدا هستند؛ گاهی این می‌آید، گاهی آن. هر کدام آمد باید پذیرایی کنیم. خداوند فرموده: وقتی سلامتید، غذا اینطور بخورید، خوابتان اینطور، همه‌ی این چیزها هست و بعد فرموده: وقتی که مریض هستید درمان کنید و دواهایی بخورید. وقتی که مهمان خدا، آن بیماری بود من طبق امر الهی برای آن درمانی دارم و پیش دکتر می‌روم. وقتی که سلامتی بود وظایف را انجام می‌دهم. بنابراین اگر کسی بدون اینکه بخواد، خواب بماند، خداوند بر خواب مجازاتی قائل نمی‌شود. برای اینکه آن آخر هم همه‌ی ما را به خواب می‌برد؛ یک خواب ابدی. بعد دومرتبه هر وقت سحر شد خداوند می‌گوید پا شوید سحر است. که باید حساب پس بدهید. بنابراین از این جهت نگران نباشید. فقط تصمیم بگیرید و دلتان بخواد. اراده بکنید که سحر بیدار شوید. اگر نشدید دیگر فی‌الان الله.

البته تأسّف بر اینکه چرا نمی‌توانم سحر بیدار شوم اشکالی ندارد
 کما اینکه در مورد ماه رمضان من گفتم باز هم ماه رمضان بیاید، تکرار
 خواهم کرد. آن کسی که روزه بر او واجب است، می‌تواند بگیرد، باید
 بگیرد. نگرفتن روزه برای او گناه است. ولی کسی که مریض است،
 نمی‌تواند روزه بگیرد، دکتر هم معاینه کرده، البته برای حکم شرعی
 دکتر لازم نیست، منتها خود این شخص برای اینکه مطمئن باشد
 به دکتر مراجعه کرده، دکتر هم گفته نباید روزه بگیری، این شخص اگر
 روزه نگیرد مثل رفیق سالم اوست که روزه می‌گیرد. بنابراین او نباید
 بگیرد. حکم شرعی شرایطی دارد. در اینجا سحرخیزی هم همینطور؛
 تمام احکام الهی همینطور. بنابراین اینکه گفتیم لَا يَكْفُلُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا
 وُسْعَهَا، البته نگوید دیشب تلویزیون برنامه‌ی خوبی داشت تا ساعت
 دوازده (واقعاً اینطوری نبوده مثال می‌زنم) بعد نتوانستم بیدار شوم.
 ببخود! آن تلویزیونی که تو را از سحرخیزی باز می‌دارد بشکن. آن
 تلویزیون، این تلویزیون نیست. تلویزیونی که در دلت هست که همیشه
 می‌خواهی... یکی در همین زمینه چیزی از من خواست گفت من چه کار
 کنم؟ گفتم: تلویزیون خود را بفروش. گفتم تلویزیون را بفروشی درست
 می‌شود. خواب یک چیز اتوماتیک است. مثل تایمر است. اگر به موقع
 بخوایید به اندازه‌ی کافی بخوابید، خودبه‌خود بیدار می‌شوید، محتاج
 چیزی نیست. فقط باید واقعاً در دلتان نماز صبح و سحرخیزی شیرین‌تر

از تماشای یک فیلم باشد. اما باز هم برای استمالت و دلجویی از آن کسانی که بیدار نشده‌اند می‌گوییم که بیدار هم نشدید، نماز خود را قبل از طلوع آفتاب بخوانید. این را نمی‌شود عوض کرد. یعنی قبل از طلوع آفتاب باید بیدار باشید که به قول سعدی «دوگانه به درگاه یگانه بجای آورید».

در همین زمینه راجع به ذکر پرسیده‌اند: گاهی اوقات توجّه به ذکر مشکل است، گاهی اوقات راحت‌تر است، چرا؟ یک شعری است که می‌گوید: «ذکر و فکر اختیاری دوزخ است»، نه اینکه نباید به اختیار ذکر بگویید، نه! خودتان را نباید وجودی حس کنید که این منم، این هم خدا، آن بالا ایستاده و با هم سلام و علیک می‌کنیم. این ذکر دوزخ است. ولی ذکر بی‌اختیاری یعنی منی که اینجا ایستادم ناگهان او را می‌بینم و محو می‌شوم این مبارک است. البته یکی معنای دیگری هم می‌شود گفت که آن اولی برای کسانی که ذکری و فکری نداشتند بخواهند مراقب باشند مشکل است، ترک عادت است. ولی یک خرده که مراقبت کردند و ادامه دادند تبدیل به ناخودآگاه می‌شود و تبدیل به غیرارادی می‌شود. البته بعضی می‌گویند این نماز را که ما عادت کردیم، ذکر و فکر را هم از روی عادت اگر بگوییم فایده ندارد. نه! عادت نیست. مگر نفس کشیدن را عادت نکردیم؟ مگر می‌شود این عادت را ترک کرد؟ این عادت نیست. باید ذکر و فکر مثل نفس کشیدن باشد.

این است که از اوّل هم که شروع به سلوک می‌کنند با نفس همراه می‌شود که عادت کنند. بدانند این ذکر مثل نفس است. همانطوری که نفس می‌کشیم و احساس خستگی و ناراحتی نمی‌کنیم تا وقتی اراده‌ی الهی هست نفس خودبه‌خود می‌آید و می‌رود، ذکر و فکر هم باید همینطور باشد. بنابراین وقتی مشکل است باید ادامه داد که انسان را محو کند و خود ذکر و فکر موجودیت انسان را بگیرد و انسان را محو کند. به هرجهت چه ارادی و چه غیرارادی باید به ذکر و فکر خود ادامه بدهید، ان شاءالله.

خلافت الهی قابل مصاحبه و قابل واگذاری نیست / امام حسین علیه السلام و قضایای
کربلا و شب عاشورا / تمت و انتقاداتی که از قیام امام حسین علیه السلام می کردند /
داستان غزوه ی پیغمبر و بایکوت آن سه نفری که امر حضرت را اطاعت نکرده
بودند / باید او امر الهی را درست صد در صد تا آخرین حد حفظ کنیم ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

دو واقعه صدر اسلام را یک خرده شرح می دهیم و با هم
مقایسه کنیم. یکی قضیه ی کربلاست که شرحش را همه می دانید،
نکته ای که ما با ذره بین نگاه می کنیم در آن پیدا می کنیم، می گوئیم
قبل از این جریان حسنین علیهم السلام در مردم بودند آنها را می شناختند، همه
به آنها احترام می گذاشتند و حرفشان هم قاطع بود، قبول می کردند.
شنیده اید بارها که وجوهات شرعی را آنوقت ها پول کاملاً رسم نبود یا
گندم یا خرما و جو و البته پول هم سکه... می فروختند، یک کاروانی از
طرف خراسان رو به دمشق آمد زمان معاویه به مدینه که رسیدند گفتند

اول از مدینه برویم قبر پیغمبر و خاندان پیغمبر را زیارتی بکنیم. این فرد شاید قافله سالارشان بود همه به هرجهت خدمت حضرت امام حسن آمدند، حضرت فرمودند از کجا آمده‌اید؟ کجا می‌روید؟ و احوالپرسی کردند. گفتند که ما از خراسان می‌آییم، البته خراسان آنوقت که مثل حالا نبود، خراسان رضوی، جنوبی، شمالی و یک تکه‌ی کوچولو، تمام این منطقه خراسان بود شاید قسمتی از هرات نمی‌دانم، زابل و شمال... به هرجهت خیلی بزرگ بود. گفتند از آنجا می‌آییم عایدات و وجوهات شرعی و خراج را آورده‌ایم که به شام ببریم به معاویه، به خلیفه بدهیم. حضرت فرمودند بارتان سنگین است همین جا خالی کنید، نمی‌خواهد آنجا ببرید. رسید دادند که اینقدر خراج به من رسید. گفتند این رسید را ببرید به معاویه بدهید، دادند به معاویه، معاویه خیلی عاقل بود، عاقل برای خودش، عاقل معاویه‌ای بود، کاغذ را دید هیچ نگفت، قبول کرد. بعد دفعه‌تاً در دلش رسید: در واقع همه‌اش مال اینهاست، در اختیار اینها باید باشد، حالا یک کم از آن را گرفته‌اند. منظور این احترامی که مردم و حتی یزید (یعنی معاویه بعد هم یزید) به حضرت می‌گذاشتند یا قبل از آن اینطوری بود. معاویه هم برای خودش حکومت می‌کرد و در آن قراردادی که به قول خودش بسته بود همه جا هم اگر کاری می‌کرد با زرنگی قضایا را لوٹ می‌کرده در مورد قضیه‌ی علی علیه السلام و معاویه زیاد بحث نکردند شیعیان هم از طریق خود شیعه صحبت کردند ولی بحث

سر این بود که همان اوّل خیال کردند امام حسن خلافت را واگذار کرده و حال آنکه اینطور نبود. خلافت قابل واگذاری نیست. خلافت الهی خلافتی که حسن داشت، حسین داشت، اینها قابل مصالحه نیست. امام حسن در صلح نامه در واقع اینطور عمل کرد، حالا یک عده‌ای از مسلمان‌ها می‌خواهند تو را داشته باشند، باش، ولی حق نداری برای بعد از خودت کسی را تعیین کنی چون مسلمین دوباره باید بنشینند و بگویند، مسأله‌ی خلافتی که حکومت ظاهر هم داشت مطرح بود. به قضیه‌ی امام حسین و موضوع کربلا که نگاه کنیم، در کربلا هم اوّل ظاهرش همین بود یک عده‌ای نامه نوشتند به حضرت و به حضرت گفتند که پاشید بیاید ما جان و مالمان در اختیار شما حاضر است... که قضایا را می‌دانید.

یک کتابی هست درباره‌ی آن قضایا نوشته، نکته‌ی جالبی نظریه داده حالا قبول یا رد نظر بر عهده‌ی آقایانی است که نظرشناسند. گفته بود که امام لازم نبود دنبال حکومت بروند ولی اگر تشخیص می‌دادند که امکان حکومت هست که مسلمین از لحاظ ظاهری هم خیالشان راحت باشد بر امام واجب است و امام موظّف است که اقدام کند. می‌گویند امام حسین هم از این نظر اقدام کرد، حالا همان شب عاشورا حضرت عده‌ای را مرخص کرد البته آنهایی که به این مرخصی تکیه کردند و رفتند کم بودند ولی باز هم عده‌ای بودند

بطوری که اگر حضرت مرخص نمی‌فرمود چه بسا فردا حتماً باز به آنها غلبه می‌کردند به دلیل اینکه اینهایی که در خدمت امام ماندند واقعاً خالص بودند و حاضر بودند جان و مالشان را فدا کنند. ولی آنهايي که آن طرف بودند پول گرفته بودند، مقام گرفته بودند، وعده‌ی مقام داشتند. یک استنباطی که عقل انسانی ناقص ما ممکن است فکر کند این است که حضرت دیدند که حضرت امام حسن و حضرت علی علیهما السلام در قیام برای خلافت که حکومت هم داشته باشد چطوری شدند (مردم را شناخته بودند) این است که نخواستند قیامشان در زمینه‌ی شرعی باشد زمینه‌ی خلافت ظاهری باشد، مرخص کردند. معلوم بود هفتاد نفر نه کمتر، چهل و چند نفر ماندند، مابقی بعد با خُر آمدند که اضافه شدند. معلوم بود اینها فردا شکست می‌خورند، کشته هم می‌شوند. همین است که حضرت به اصطلاح محبت تمامی کرد و گفت هر که بماند فردا کشته می‌شود این را برای این فرمود که هیچکس به امید فتح و حکومت و غنائم و غنیمت که می‌گیرند نمانده باشد، همه بروند، خیلی‌ها رفتند. اینها هم که ماندند یقیناً اهل مبارزه و جهاد بودند هر کدامشان با ده نفر برابری می‌کردند. به هر جهت به امام حسین چه تهمت زدند؟ چه گفتند؟ آخر یک تهمتی باید بزنند. گفتند آقا شما چرا نظم را برهم زدید؟ انتظاماتی بود نمی‌دانم.... به علی علیه السلام همین ایراد را گرفتند همان خوارج همان‌هایی که هستند گفتند چرا نظم را به هم

می‌زنی؟ ما همه تابع قرآنیم و بیاییم قانون را اجرا کنیم؛ قانون قرآن. به امام حسین هم گفتند شما شق عصای مسلمین کردید یعنی مسلمین یک جا بودند شما که این کار را کردید مردم دو دسته شدند یک دسته با شما و یک دسته بر علیه شما و شما شق عصای مسلمین کردید. این مثل این است که بزنند توی سر کسی یا سنگ بزنند به سرش بعد که او دعوا کند بگویند «سر و صدا نکن، نظم را به هم می‌زنی». حالا، یک شاعری، ضیاء لشکر مشهور است، یک دیوان کوچک از او چاپ شده به تقلید بسحق اطعمه که زمان حضرت شاه نعمت‌الله شعر می‌گفت او در این زمینه اشعار جالبی دارد. به هر جهت به امام حسین اینطور تهمت زدند که هنوز هم در کتاب‌های اهل سنت این تهمت هست. انتقاد از قیام امام حسین البته اگر قیام امام حسین فرض محال امر الهی بود که پیروز شود این حرف را نمی‌زدند. طور دیگر حرف می‌زدند، ولی این حرف را زدند گفتند شق عصای مسلمین. برای اینکه یزید، معاویه خودشان را ملاک می‌دانستند. می‌گفتند هر که با این ملاک موافق است او جزء مسلمین است هر که آن طرف هست جزء به اصطلاح معترضین است و جزء افراد انقلابی است انقلابی... البته این در وقتی بود که نظر مستقیم خداوند از جامعه مسلمین برداشته شد. زمان پیغمبر خداوند مستقیماً دستور می‌داد چه نکنند چه... هیچکس هم حرفی نمی‌زد و اینقدر هم مردم معتقد بودند، معتقد شده بودند یکی از وقایع

جالب این است که پیغمبر وقتی می‌خواست یک غزوه‌ای، یک سفری تشریف ببرند فرمودند فردا صبح بیایید خوراکتان، اسلحه‌تان را هم بیاورید می‌خواهیم برویم مسافرت همه آمدند. آنهایی که آمدند که آمدند و با سایرین حرکت کردند البته آن جلسه جنگ نشد ولی سه نفر امر حضرت را حالا به چه جهتی اطاعت نکرده بودند، گفتند که حضرت وقتی آمدند با این سه نفر برخورد خصمانه‌ای کردند در واقع ملامطتی فرمودند و بعد هم بایکوت کردند. یعنی هیچکس با اینها حرف نمی‌زد. اینها هم اگر با کسی حرف می‌زدند جوابشان را نمی‌دادند. یک مدتی نه به آنها سلام می‌کردند، نه جواب سلامشان را می‌دادند. اینها اینطوری خسته شدند. خودشان سه نفری گفتند برویم در کوه. رفتند به کوه غذایشان را فقط خانواده‌شان می‌آوردند آنجا و یک خرده صحبت می‌کردند. بعد از مدتی گفتند آخر ما را پیغمبر بایکوت کرده در واقع یک بایکوت دیگر هم نظیر این بود و آن شعب ایطالب بود که دشمنان اسلام، مسلمین و پیغمبر را بایکوت کرده بودند. اینها رفتند آنجا داخل درّه خیلی گرسنگی کشیدند که یک قافله‌ای می‌آید و مثلاً خرما می‌آورد که بفروشد می‌رفتند تا یک فرسخی... جلو همانجا از او می‌خریدند که نیاید... آن هم یک بایکوت بود، این هم یک بایکوت (معکوس آن). منتها ببینید که تفاوت چیست که آن بایکوت به چه وضعیتی افتاد و خودبه‌خود از بین رفت و

این یکی به چه سرنوشتی دچار شد؟ بعد از مدتی این سه نفر چون واقعاً معتقد بودند با هم گفتند که ما خطایی کرده‌ایم پیغمبر هم گفته کسی با ما حرف نزنند مگر زن و بچه‌مان مسلمان نیستند چرا با ما حرف می‌زنند؟ نباید حرف بزنند، ما هم نباید حرف بزنیم. این دفعه که آمدند به زن و بچه‌های مان می‌گوییم که غذای ما را که می‌آورید بیاورید اینجا و بروید دیگر ما صحبتی نمی‌کنیم. یک چند روزی اینطوری بودند بعد خودشان با هم صحبت می‌کردند گفتند ما خودمان که مسلمانیم هر کدام گفتند من بایکوتم پس تو چرا با من حرف می‌زنی؟ و من چرا با تو حرف بزنم؟ نباید با هم حرف بزنیم گفتند خودشان هم یکدیگر را نبینند. گفتند ما خودمان هم نباید با هم حرف بزنیم. یک‌بار می‌آییم غذا را برمی‌داریم می‌رویم می‌خوریم. در اینجا به عرض پیغمبر رسید، توبه‌ی آنها را قبول فرمود **وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا...**^۱ آیه‌ی قرآن است. بعد به آنها مژده دادند قبول شد، آمدند. این بایکوت چون از جانب پیغمبر بود برای تربیت آنها بود و تربیت هم شدند اینها تا وقتی که خودشان را هم مشمول قانون می‌دانستند اطاعت از امر پیغمبر، از امر الهی با اطاعت از جزئیاتش داشتند نه اینکه آن اول‌ها قانون می‌دانستند منتها می‌گفتند ما مشمول این قانون نیستیم، بایکوت نیستیم ولی از وقتی که گفتند ما هم باید مشمول این قانون باشیم از

آن تاریخ خداوند توبه‌شان را قبول کرد چون خلوص نیتشان روشن شد. حالا با مقایسه با وقایع کربلا که آنها گفتند شق عصای مسلمین کردید یعنی تفرقه ایجاد کردید باید به آنها، به یزید و قشونش گفت: شما تفرقه ایجاد کردید. تفرقه از آن روزی ایجاد شد که پیغمبر رحلت فرمود. به خاطر جانشینی، منتها در قضیه امام حسین اختلافی ظاهر شد و آن هم یزیدیان و معاویه‌ای‌ها ظاهرش کردند و الا مسلمین خیلی تحمل کردند. حتی حضرت امام حسن برای اینکه خونی ریخته نشود خانه‌نشینی اختیار کردند. حال آنکه امام حسن هم از شجاعان روزگار بود. در رکاب علی علیه السلام پدرش در تمام جنگ‌های حضرت حاضر بود و شجاعت به خرج می‌داد.

حالا منظور، ما به نیت خودمان باید نگاه کنیم به حرفی که دیگری در مورد ما می‌زند نباید نگاه کنیم. ولیکن باید اوامر الهی را درست صددرصد تا آخرین حد حفظ کنیم، ان شاء الله.

معنی ذکر / نَفْخَمِي اَلْهٰی / محبت خداوند به بشر در بین همه ی موجودات و مسوئیت
سنگینی که بر دوش او گذاشته است / نفس می کشید بدون فراموشی، خداوند را هم باید
همیشه به یاد داشت بدون فراموشی / ذکر لسانی و ذکر قلبی^۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.

لغت ذکر لغت عربی نیست. فارسی است. به معنی یاد است. ولی هر یادی به معنی اخص ذکر نمی آید و هر لغتی هم به معنای ظاهری آن همیشه مورد نظر نیست. مثلاً هاشم یعنی کسی که نون توی آبگوشت یا توی دوغ خرد می کند. می گویند هاشم. چون هاشم بن عبدالمطلب، جدّ پیغمبر، مرد سخی بود. سال قحطی ثروتی داشت. سفره می انداخت، هر کسی می آمد، می نشست سر سفره، خودش هم برای بعضی مهمان ها که مثلاً دست و پا چلفتی بودند نون خرد می کرد توی آبگوشت، به او می گفتند هاشم. ولی وقتی می گویند هاشم، دیگر ما این را در نظر نمی گیریم. می گوئیم آقای هاشمی، یعنی آقای نون خرد کن؟ نه! آقای هاشمی.

حالا ذکر، هم به معنی یاد است. ولی در هر موردی یک معنایی

پیدا کرده. از آن لغاتی است که از عربی به تمام زبان‌ها رفته است. چون زبانی که اسلام اولیه با آن بیان شده است، زبان عربی است. در زبان عربی این لغت ذکر به کار رفته و تمام خصوصیات اسلامی را گرفته بعد در فارسی هم آمده است. و در فارسی هم معنای مختلفی دارد. مثل اینکه می‌گویند ذکر خیرت. یعنی به یاد تو. فَأَذْكُرُوا مَوْتَكُمْ بِالْحَيِّ، رفتگانان را به خیر یاد کنید، با خوبی. منظور لغت یاد کردن است. یک معنایی در این است بدون اینکه در خود لغت باشد. وقتی می‌گویید یاد کنید، یعنی تا حالا یاد نکردید. حالا غفلت داشتید. یاد پدرتان بیایید یعنی آنهایی که پدرشان رفته تا مدتی هست، ولی بعد باید خودش دوبرتبه به یاد بیاورد. ذکر خدا به این معنی گفته‌اند که ذکر به معنای یاد. یاد خدا باید همیشه باشد. به نحو ارادی یا غیرارادی. حَتَّى. و حَتَّى محتاج به یاد زبانی نیست. نفس کشیدن، نفس می‌کشید. هوا را به داخل می‌برید و بعد می‌آورید بیرون. این همیشه با ما هست، نفس کشیدن. بدون نفس نمی‌توانیم زندگی کنیم. زندگی، یعنی نفس. خداوند هم همینطوری است. وجود خداوند که نفخه‌ای از روح خودش در ما انسان‌ها دمیده، که این روح انسانی با روح الهی از یک جنس است. این همیشه با ما هست. فراموشی ندارد. شما ان شاء الله فراموش نکنید که نفس بکشید. نفس می‌کشید بدون فراموشی. خداوند را هم باید همیشه به یاد داشت، بدون فراموشی. منتها چون خود خداوند ما را

مأمور کرده و فرستاده به این جهان، با این خصوصیت جسمانی، که از جسم، تنفس، معده... آفریده شدیم با این خصوصیت فرستاده. خود این خصوصیات ما را در بر گرفته، ما می‌گوییم این خصوصیات ما را در بر گرفته، این «ما» کیست؟ این خصوصیت که چشم و گوش و اینها، این «ما» همان نفخه‌ی الهی است که خدا فرمود: **فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ^۱**، وقتی که خلقت انسان را، آماده‌اش کردم، یعنی دست و پا و چشم و گوش و معده و همه اینها را گذاشتم که اینها مرتب کار بکنند آنوقت **وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي** این کارها را که کردم و از روح خودم در او دمیدم، سجده کنید. یعنی آن سجده بر روح خداوند است. به کی گفت که سجده کنید؟ به ملائکه. یک لغاتی آفریدند که ما عادت کنیم به اینکه زود بگوییم، متوجه بشویم، مثل ملائکه. آن شعر می‌گوید: تشبیه می‌کند:

حقّ جان جهان است و جهان جمله بدن

اصناف ملائکه قوای این تن

تشبیه کرده یک تنی، تمام جهان، کره زمین، مریخ، شمس، ستاره‌های دیگر همه‌ی اینها، اعضای آن هستند. حقّ جان این است. خداوند جان این بدن است. یعنی جان تمام خلقت. به این معنی که گردش تمام افلاک و تمام اشیاء و اشخاص، با اراده‌ی الهی است.

۱. سوره حجر، آیه ۲۹ و سوره ص، آیه ۷۲.

همانطوری که ما هر کاری می‌کنیم روح ماست که دستور می‌دهد، جان ماست که دستور می‌دهد، این کار را بکن آن کار را نکن. بعد هم مثلاً می‌فهمد که من مثلاً چای برداشتم. برای اینکه خیلی در این حرف‌ها محو نشوید، این روش را من از روضه‌خوان‌ها یاد گرفتم که به تناسب آن حرفی که می‌خواهم بزنم بچسبانم جزء مطلب. و آن هم این چای را می‌خواستم بخورم، دیدم که از خود همین مثال بزنم. برای اینکه جلوی چشم شماسست، باز بهتر می‌فهمید.

حقّ جان جهان است و جهان جمله بدن

اصناف ملائکه قوای این تن

یعنی خداوند وقتی از روح خودش گفت، روح خودش چیست؟ روح خودش آن روحی است که همه‌ی جهان را اداره می‌کند. جهان، نه همین کره‌ی زمین، همه‌ی جهانی که می‌بینید، اداره می‌کند. از آن روح وقتی در ما باشد، ملائکه یک جزء کوچکی از آن هستند، ملائکه حتماً باید سجده کنند. برای اینکه بیکار هم نباشیم، خداوند به شیطان هم مثل اینکه شاید گوشه چشمی نشان داد که او جرأت کند تخلف کند. در واقع در اخبار و احادیث خیلی است که شیطان را به‌عنوان ممتحن بزرگ، گفته‌اند. شیطان، همه‌ی پیغمبران و همه‌ی امامان را هم امتحان کرده است. بندگان معمولی، ماها را هم امتحان می‌کند. از طرف خداوند مأمور به امتحان است؛ ممتحن بزرگ. شیطان را ممتحن کرده که ما

همواره بدانیم یکی مراقب ما هست که ما را اذیت کند و مراقب خودمان باشیم. برای این، خداوند به بشر در بین همه‌ی موجودات خیلی محبت کرده. البته خیلی هم مسئولیت سنگینی بر دوش او گذاشته است. نگاه کنید ماهی یا همین اسب هر چه می‌بینید، حیوانات راحت می‌آیند می‌خورند و می‌روند تمام می‌شود، ولی یک بشر چقدر زحمت می‌کشد و این زحمت فقط هم برای خوراک نیست، انواع چیزها، برای تمام مسائل دیگر بشر. می‌گوید: **وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ**^۱، بعد از آنکه خلقت‌ها را فرموده، می‌گوید بنی‌آدم را ما بزرگی دادیم یعنی به او احترام گذاشتیم. به او کرم کردیم که می‌خواهد همیشه یادِ ما باشد، نفس را یادمان نرود. یادمان نرود که باید نفس بکشیم. خودبه‌خود نفس می‌آید و می‌رود. ولی ما نباید یادمان برود. به این ذکر گفته‌اند. یعنی یک لحظاتی آن جنبه‌ی تمرّد و عظمت بشر، یک مقدارش در وجود شیطان است که شیطان وادارش می‌کند به تمرّد و این باید فکر کند، استدلال کند، و تمرّد نکند. سایر موجودات، چه جانداران و چه غیره، تمرّدی ندارند. همانطوری که خداوند گفته، همانطور رفتار می‌کنند. ماه و خورشید و ستاره‌ها و اینها همه گردش مشخصی دارند. آنقدر مشخص است که ما بشر فهمیدیم، کشف کردیم. که خورشید مثلاً در سیصد و شصت و پنج روز و چند ساعت یک دور می‌گردد. ماه چقدر،

همینطور. اینقدر منظم است. خود خداوند هم فرمود: وقتی که من زمین و همه‌ی آسمان‌ها یعنی همه‌ی موجودات دیگر را آفریدم از آنها پرسیدم گفتم که اطاعت می‌کنید یا بزنم توی سرتان؟ البتّه به این عبارت نه، ولی به این معنا. قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ^۱، یعنی هم زمین و هم آسمان‌ها گفتند: ما با کمال اطاعت آمدیم أَتَيْنَا طَائِعِينَ. هیچ چیزی ندارند. ولی در مورد انسان، آدم را خداوند مأمور کرد که می‌دانید قصه‌ی جدّتان را، بعد خداوند می‌فرماید: وَلَمْ يَجِدْ لَهُ عَزْمًا^۲، ما آدم را چنین موجودی ندیدیم که موجود خیلی استواری باشد، با همّت باشد با عزم باشد. وَلَمْ يَجِدْ لَهُ عَزْمًا. شاید هم خودش آفریده و بعد می‌گوید: وَلَمْ يَجِدْ لَهُ عَزْمًا بعد هم شاید به همین جهت بود که خطای آدم را بخشید. البتّه چون آدم خودش تضرّع کرد. امّا شیطان همانطور گردنش را بالا گرفت و چیزی نگفت. خدا هم نبخشیدش. گفت برو.

وقتی اینها را بدانیم، ذکر که یاد خدا باشد همه‌ی اینها با هم یاد ما می‌آید. به قول روانکاوها این چیزها که در این خاطرات است، این اطلاعات در لاشعور ما یا شعور مخفی ما هست. ما به محض اینکه یک گوشه‌اش یادمان بیاید همه‌ی اینها خودبه‌خود به یاد ما می‌آید. این ذکر و این نتیجه محتاج به زبان نیست. البتّه نه اینکه نباید به زبان گفت، نه! محتاج به زبان نیست. ولی هم ذکر زبان را تقویت می‌کند و

۱. سوره فصلت، آیه ۱۱.

۲. سوره طه، آیه ۱۱۵.

هم ذکر زبانی این فکر را تقویت می‌کند. بنابراین ذکر یعنی یاد خدا که ما احياناً فراموش کردیم. یک لحظه فراموش کردیم نفس بکشیم. دومرتبه که بخواهیم نفس بکشیم این مثل ذکر است برای ما. و اینکه آیه‌ی قرآن دارد که اگر فراموش کردید **وَأَمَّا يُنْسِيَنَّكَ**، بعد از آنکه به یاد آمد استغفار کن و از خدا طلب بخشش بکن، یعنی اگر شما یک لحظه یادتان رفت نفس بکشید همان اوّل خفه نمی‌شوید اوّل یک خرده تشنج و بعد کم‌کم اگر نفس کشیدید به حال اوّلیه برمی‌گردید. می‌گوید: اگر فراموش کردید بعد که به یاد خدا آمدید توبه کنید و استغفار کنید از خدا. یعنی بگویید: خدایا بخش. این بدن هم همینطور. وقتی که یادت رفت نفس بکشی دکتر که آمد به دستور دکتر رفتار کن. این، معنایی است که ما از ذکر معمولاً در نظر داریم. آنوقت این ذکر لسانی هم می‌شود، قلبی هم می‌شود. انواع آن مختلف است که بعضی‌ها نوشته‌اند ذکر لسانی با زبان است. ذکر قلبی با قلب است. معانی دیگری هم در قرآن از ذکر شده ولی آن ذکر که در عرف عامه است این است. این ذکر هم ذکر قلبی که یعنی بدون اینکه به زبان بگوییم باید خودمان متوجه بشویم. ذکر لسانی یعنی به زبان می‌گوییم. برای چه؟ برای اینکه معنای آن یادمان بیاید. وقتی می‌گوییم: **لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ** می‌دانستیم معنی آن را

ولی وقتی که اینطوری گفتیم، تأکید می‌شود که هیچ حرکتی، هیچ تحولی نیست جز در مورد خداوند. اثر از این حرف زبانی نیست، اثر از آن معنایی است که ما در نظر داریم. بنابراین اگر معنای آن را ندانیم آن اثر را شاید ندارد. آخر همه چیز را متأسفانه، سطح معنویت و سطح قیمت‌ها را خیلی آورده‌اند پایین. یکی دو تا مثلاً می‌گویند به من ذکری بدهید که کاسبی من روبراه بشود. گفتم یک مغازه ذکرفروشی پیدا کن برو از آنجا بخر. آخر ذکر که آب‌نبات و شکلات و این چیزها نیست.

به معنای دیگر ذکر حالا خیلی کاری نداریم. وَهَذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ^۱ راجع به قرآن، یک اسم قرآن را هم ذکر می‌گذارند. نماز هم اسمش ذکر است. گذشته از اینکه نماز برای ذکر است. اوّل حرفی که خداوند، اوّل مکالمه‌ای که با موسی علیه السلام فرمود. چون موسی کلیم‌الله بود بعداً هم صحبت با خدا می‌شد. فرمود: وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي^۲، نماز را بر پای دار برای ذکر من. و یا می‌فرماید: وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي^۳، تورا برگزیدم برای ذکر من، یاد من. خدا از این ذکری که ما می‌گوییم، بهره نمی‌برد. ولی ما بهره می‌بریم. یعنی خداوند می‌خواهد ما باشیم. زنده باشیم، می‌گوید نفس یادت نرود. اینکه به ما می‌گوید ذکر، برای این است. ان شاء الله همه‌ی ما زنده باشیم.

۱. سوره انبیاء، آیه ۵۰.

۲. سوره طه، آیه ۱۴.

۳. سوره طه، آیه ۴۱.

مدیتیشن، تمرکز حواس و نرمش فکری / ذکر گفتن به اسم ماترا و تمرکز کردن حواس به چیزی که معنای آن را نمی‌دانند / مادر دوشی ماترایی داریم که معنای آن را هم می‌دانیم و به آن متول می‌شویم / ذکر گفتن به هر اندازه‌ای که می‌توانید / در مورد حد آزادی اخوان و، بشیره‌ها / چله‌نشینی / دوشی / تابل و، همسرخواهی، تسلیم شدن به قانون طبیعت و اطاعت کردن^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

این را تکرار می‌کنم که لطفاً به صحبت‌های من گوش کنید ممکن است جواب همه‌ی شما در آن باشد. منتها شما آن مثل مشهور را شنیدید که یک نفر نقل قدیمی نقل می‌گفت از لیلی و مجنون، از خسرو و شیرین، آن آخر یکی گفت ما نفهمیدیم شیرین زن بود یا مرد؟ حالا گوش بدهید خوب هم گوش بدهید.

یک سؤالی کرده‌اند که مدیتیشن چیست؟ حالا خود شخصی که

سؤال کرده می‌رود یا فقط سؤال کرده، نمی‌دانم. البته من یک مدّت کمی رفتم بینم مدیتیشن چیست؟ تا آنجایی که من رفتم و همه می‌روند، خلاف شرعی در آن نبود. و تا آنجا فهمیدم که من هم دارم در همان راه می‌روم منتها کوله‌باری دارم که بین راه از پا نیفتم. مدیتیشن از این بابت که برای تمرکز حواس است خوب است، تمرینی است. مثل اینکه بگوییم ورزش صبحگاهی نرمش اشکالی ندارد؟ نه، اشکالی ندارد. نه، ضرری ندارد. این هم همینطور منتها یک نرمش فکری است.

بطور خلاصه من اول یک سؤال و پرس‌وجویی کردم که این چطوری است؟ جلسات آن در خیابان شمیران بود، از تخت طاووس کمی پایین‌تر، حالا نمی‌دانم قبل از آن تحقیقات و سؤال بود یا بعد از تحقیقات این سؤال را کردم که از متصدّی و به‌اصطلاح استادش پرسیدم، گفت: بله به طریقی می‌نشینیم که تمرکز حواس پیدا شود و بعد برای اینکه این تمرکز پیدا شود ذکر می‌گوییم به اسم مانترا، همان منتر است که قدیم می‌گفتند. گفتیم: این چه معنا دارد؟ گفت: نمی‌دانم مثل خیلی علوم که لغتش از خارج آمده و معنایش را نمی‌دانیم من گفتم مانترا همان منتر است و بعد گفتم معنای اینها چیست؟ گفت: معنا ندارد و گفتم این صحیح نیست. شاید همان آقا بود که بعد انشعاب کرد و گفت که مانترا باید معنا داشته باشد و ما در درویشی مانترایی

داریم که معنای آن را می‌دانیم و به آن متوسل می‌شویم مثل طناب محکمی است که دستمان را می‌گیریم معنای آن را هم می‌دانیم. خود ذکر یعنی یاد کردن، یادآوری کردن که هم به آن ذکر گفتن، می‌گویند ذکر و هم به آن لغتی که می‌گویند. بعد البته در یک وقت دیگری جلسه‌ی دیگری با یک استاد دیگری برخورد کردم و پرسیدم چرا آخر حواس خود را متمرکز چیزی که نمی‌فهمید می‌کنید؟ دیده‌اید بچه‌ها که تازه زبان باز می‌کنند یک لغاتی از خود در می‌آورند و آن لغت را با خود تکرار می‌کنند. غالب بچه‌ها اینطور هستند، این مانترا هم شبیه این است. او گفت: نه، مانترا معنا دارد که خودش معنای آن را گفت. منتها معنایش را مردم عادی نمی‌دانند چون در زبان دیگری معنا دارد. ما آن را می‌گوییم اگر کسی معنای آن را بداند که خیلی خوب است. گفتم: نه در درویشی ما معنا را می‌دانیم و ما می‌گوییم کسی که می‌گوید باید بداند لغاتی که برای یاد خدا می‌گوییم همه معنی آن را می‌دانیم برای اینکه وقتی لغاتی بگویید که معنای آن را نمی‌دانید کم کم اگر زیاد تکرار شود بعضی چیزها پارسنگ می‌زند. این است که صحیح نیست. اگر معنا را هم بدانید عیب دیگری پیدا می‌شود و آن این است که خود را اسیر یک لغت خارجی کرده‌اید و حال آنکه زبان ما همین زبانی است که مادر به ما یاد داده هر کسی به زبان مادری خود صحبت می‌کند، البته بعضی لغات آنقدر شایع شده که از زبان مادری به

زبان پدری و عمویی و دایی‌ای توسعه پیدا کرده است. مثلاً لغت الله در تمام زبان‌ها هست و همه می‌شناسند. بنابراین، ماترا اشکال ندارد فقط برای اینکه از آن پارسنگی دور شوید همان ایامی که ماترا می‌گویید با یادآوری استاد، ذکر خود را بگویید. حالا اسمش را مدیتیشن یا هر «ایشن» دیگری بگذارید شما نرمش و ورزش صبحگاهی می‌کنید لغت دارید به نام نرمش یا ورزش ولی چیز جداگانه‌ای نیست همین حرکاتی است که می‌کنید. مدیتیشن هم اینطوری است اگر سلب اراده، سلب توجه نکند، اشکالی ندارد. بلکه اگر در تمرکز به شما کمک کند مفید هم هست. این تمرکز هم اندازه دارد. یعنی آن تمرکزی که فرض کنید یک مرتاض هندی که شرح حال آنها را شنیده‌اید. حالا نمی‌دانم آنها چه اسمی روی آن می‌گذارند، آن تمرکزی که یک مرتاض هندی دارد با یک تازه‌کار فرق می‌کند. در درویشی هم همینطور است. مثلاً ذره‌بین را اگر جلوی آفتاب بگیرند این طرف نوری می‌دهد و آنهایی که فیزیک‌یادشان است در آن نقطه‌ی کانون اگر کاری کنند که تصویر روی نقطه‌ی کانون بیفتد تمام حرارت خورشید در آنجا جمع می‌شود مثل اینکه ذره‌بین این کار را می‌کند که حرارتی که خورشید به این صفحه‌ی ذره‌بین می‌دهد می‌برد به یک نقطه و صد برابر می‌کند این است که در آنجا سوزندگی ایجاد می‌شود. البته در مناطقی که آفتاب کم است شاید اینطور نباشد ولی در گناباد ما نه. گفتم باز هم

به عنوان مثال برای اینکه یادتان بیاید مرحوم حاج شیخ اسماعیل ضیایی متصدی کتابخانه سلطانی بیدخت سیگار می کشید تابستان ها که درسمان تمام می شد و بیدخت می رفتیم من و مرحوم دکتر سلطانی و ضیاعلی پسرش پیش او جامع/المقدمات می خواندیم. او سیگارش را در می آورد، پیرمردی بود، می گفت: ضیاعلی برو آتش کن. عینکش را هم برمی داشت به او می داد. او می رفت در آفتاب و در حیاط یک خرده عینک را جلوی نور خورشید جابجا می کرد آتش می گرفت. حالا ما هم همینطور اگر غیر از آن هم ذره بین بگیرند یک خرده تصویر را بزرگ تر نشان می دهد. ذکری که ما داریم کار ذره بین را انجام می دهد. سیگاری که ان شاء الله نیستیم اگر هم سیگاری باشیم سیگار را آتش نمی زند بلکه پشت سر را روشن می کند. اگر خیلی جلو بروید بله، این ذره بین هر چه غیر از خودش است را آتش می زند. ذره بین را جلوی آفتاب بگیرید همان نقطه را روشن می کند و آتش می زند. آنقدر روشن می کند که آتش می زند ولی به آن درجه هم که نرسد ذره بین بودن آن از بین نمی رود. ذره بین بودن او هست. هر وقت توانستید آنطور استفاده کنید به شما استفاده می دهد. بنابراین ذکر را به هر اندازه که می توانید بگویید مثل ذره بین از آن استفاده کنید. ذره بین را اگر در طاقچه هم بگذارید هر وقت لازم دارید استفاده می کنید. ذکر را اگر همیشه هم نتوانید بگویید به هر اندازه بتوانید بگویید خداوند به شما اجر می دهد

اجر آن تمرکز حواس است اگر پنج دقیقه ذکر بگویید پنج وزنه به شما در ترازو پاداش می‌دهد اگر ده دقیقه، ده تا وزنه پاداش می‌دهد، به اندازه‌ی ذکرتان و به این طریق نگران هم نباشید که نمی‌توانید به مقدار زیاد و ساعات زیادی ذکر بگویید. به هر اندازه خدا توفیق داد شکر کنید ولی سعی کنید بیشتر کنید. یکی از اینهایی که بیشتر می‌کند این است که قبل از استراحت و نماز تمام اشتغالات فکری خود را حل کنید. اگر گرفتاری خانوادگی دارید فکر کنید این من و این خانواده از چندین سال پیش بوده و باز هم خواهد بود بنابراین من چرا غصه‌ی آن را بخورم؟ اگر گرفتاری مالی است فرض کنید تمام دنیا طلا شود و بیفتد جلوی شما وقتی گرسنه باشید که نمی‌توانید طلا بخورید. من بارها توصیه کردم گلستان را بخوانید برای این است. سعدی در گلستان می‌گوید: در بیابان می‌رفتم تشنه و گرسنه شدم هیچی هم نداشتم از دور یک دستمال پیچیده‌ای دیدم، رفتم بردارم شاید غذایی باشد، باز کردم دیدم تمام جواهر است. گفتم: به چه درد من می‌خورد؟ کاش به جای این جواهر یک لقمه نان در این بود. بنابراین اگر به گرفتاری مالی فکر می‌کنید بگویید به چه کار می‌آید؟ از خداوند رفع گرفتاری را بخواهید، نه اینکه پول بخواهید. از خدا اگر پول بخواهید و قبول کند گاهی آنقدر پول می‌دهد که اسباب زحمت شما می‌شود. آقای فلان و فلان کشتی تفریحی دارند، جزیره‌ی اختصاصی و شخصی و چه و چه،

بنابراین به هر اندازه که قدرت دارید و خدا توفیق می‌دهد ذکر خود را بگویید. ذکر زیاد ندارد همیشه کم است و فکر کنید که از این بیشتر بگویید.

یکی گفته است حدّ آزادی اخوان و همشیره‌ها چیست؟ از لحاظ حدّ آزادی چه همشیره‌ها و چه اخوان همانی است که پیغمبر برای همه گفته است. پیغمبر نشسته بود با یکی از همسران خود (کدامیک نمی‌دانم شاید عایشه چون او معمولاً به دستورات پیغمبر واردتر بود) بعد این‌ام‌مکتوم آمد، او از مسلمانان خالصی بود و نابینا بود، آمد سلام کرد بنشیند، همسر پیغمبر خود را پوشاند یا پا شد رفت. یکی پرسید: آخر او که نابیناست. گفت این وظیفه‌ی من است که خود را نگه‌دارم او چه نابینا باشد و چه نباشد و من حضور پیغمبر هم نباشم باید وظیفه‌ی خود را انجام دهم. اخوان فقرا چه مرد، چه زن از مقرّرات طبیعت خلاصی ندارند ممکن است از مقرّرات شریعت در موارد خاصی معاف باشند که البته خود این معافیت حکم شریعت است که نمازی نخوانید حتّی در مثنوی این داستان را دارد که پیغمبر نماز می‌خواندند که زید در وسط نماز در قنوت، دعای دست، حال او به هم خورد و غش کرد بعداً از پیغمبر پرسیدند نماز او قضا می‌شود او را به هوش بیاوریم؟ فرمودند همین نماز او بود. این در آن مقرّرات معمولی معاف بود و مقرّرات طبیعی غیر از آن است. مقرّرات طبیعی این است که زن و مرد دو نوع

دسته انسان هستند اِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ^۱، این خطاب به همه‌ی مردم است و از این حیث هیچ فرقی نیست. بین اخوان و بین همشیره‌ها و خواهرها همان احکامی که برای مردم غیردرویش هست برای مردم درویش هم هست. برای اینکه در ظاهر چند مرد بگذارند در فیلم نشان بدهند یکی خیلی باتقوا و یکی قشری متحجر، یکی خارجی و متجاوز، یکی الوات و آرسن لوپن باشد شما نگاه می‌کنید همه مثل هم هستند همینطور چند زن مثل هم هستند؟ آنچه طبیعت بشری است که هیچ تغییری نمی‌کند. در احکام شرعی هم برای این طبیعت بشری آداب و رسومی قرار داده است. طبیعت بشری را نمی‌شود از بین برد. خدا خود آن را آفریده، بعد می‌آید خرابش کند؟ این است که از این حیث فرقی نیست. حالا اگر مورد خاصی نوشته بودند من می‌گفتم.

چله‌نشینی که در درویشی بوده یک ریاضتی است که همه‌ی این ریاضت‌ها برای این است که آن تمرکز حواس در معنای وجود واحد یعنی خداوند جمع شود. این است که منی که نماز را نمی‌توانم کامل بخوانم که تمام مدّت نماز حواسم به خودم باشد من بروم چله‌ بنشینم که چه؟ آن مثل مشهور هست که می‌گویند یکی را به ده راه نمی‌دادند سراغ خانه‌ی کدخدا را می‌پرسید. ما همین احکام و آداب

ظاهری که داشتیم. آن چله و ریاضت‌ها را اگر پیر بدهد دستورش را هم خودش می‌دهد. غیر از درویش‌ها خیلی‌ها می‌خواهند چله بنشینند الان اعتکاف از عبادات است خیلی هم خوب است همان کسی که به شما دستور داده همان کتابی که خواندید و یاد گرفتید از همان یاد بگیرید و عمل بکنید یا اصلاً نکنید. درویش که می‌گوید ما درویش‌ها (نه درویشی) منی که نمی‌توانم دو رکعت نماز درست بخوانم به من چه که چله بنشینم، شروع می‌کند از اینجا خود را آماده کند، وقتی که توانست از پنج نوبت نمازش یک نوبت را درست بخواند آنوقت خوشحال می‌شود و فکر می‌کند پر در آورده و با این پر می‌تواند پرواز کند. آنوقت به فکر چله و نمی‌دانم این حرف‌ها می‌افتد. مثلاً احکام طبیعت که گفتم طبیعت بشری چه مرد و چه زن تأهل و همسرخواهی است البته واجب نیست ولی مثل اینکه بگوییم وقتی گرسنه شدی واجب است غذا بخوری. نه! ولی وقتی گرسنه شدی یعنی غذا می‌خواهم. بدن می‌گوید غذا می‌خواهم در تأهل هم واجب نیست و خیلی مشکلات هست ولی بهتر این است که به این قانون طبیعت هم تسلیم باشیم و اطاعت کنیم.

دلارامی که داری دل در او بند / تهمت ها و شایعات و برائت عایشه / در خبری
هست که عایشه گفت از خدای محمد که برائت مرا اعلام کرده شکر می کنم که
این بالاترین درجه عرفان است^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

یک شعر جالبی است و می گوید:

دلارامی که داری دل در او بند

دگر چشم از همه عالم فرو بند

این مطلبی که می خواهم بگویم را در یک کتاب فارسی خواندم،

البته مأخذ خبر را به عربی در جایی ندیدم ولی در کتاب فارسی خیلی

جالب بود به نام وکیل عدلیه ای مال ارومیه نوشته، من بعد که کتابش

را خواندم از او تشکر کردم و یک انتقادی بر کتابش دادم و یک تشکر

هم کردم که اگر این خبر راست باشد و منطبق با واقع باشد صاحبش را

نجات داده یا نجات می دهد.

می نویسد که عایشه وقتی آن تهمت ها و آن شایعات را شنید

۱. صبح پنجشنبه، تاریخ ۱۳۸۸/۴/۱۸ ه. ش.

ناراحت شده بود مریض بود منزل پدر رفت که مادرش پرستاری کند در آنجا یک شایعاتی شنید که حالش بدتر شد بعد از مدتی پیغمبر هم هنوز که علقه زوجیت بود، حضرت تشریف بردند منزل ابوبکر غیر از آن هم تشریف می بردند ابوبکر به قول مشهور یار غار بود تشریف بردند آنجا بعد از مدتی احوالپرسی، حضرت به او فرمودند راستش را بگو، اگر خدای ناکرده گناهی داریم خدا به ما می بخشد، قطعاً عایشه از این حرف خیلی شوکه و ناراحت شده که از زبان پیغمبر می شنود که چنین تردیدی در ذهن پیغمبر ایجاد شده است البته پیغمبر چیزی که از جانب خدا به او گفته نشود قطعیت به آنها ندارد. به هر جهت در همین جا بود که آن آیات افک نازل شد به پیغمبر حال وحی دست داد حضرت بعد از مدتی که به این دنیا برگشتند (البته آن دنیا نرفته بودند از لحاظ مرگ، به یک دنیایی رفته بودند که ما راه نداریم) از آن دنیا که برگشتند این آیات را خواندند. هم خودشان شکر خدا را بجا آوردند هم عایشه و پدر و مادرش.

بعد، منظور این حرف است که مادر عایشه به عایشه گفت حالا که این آیات نازل شده و پیغمبر خواندند، برائت تو را اعلام کردند، از پیغمبر تشکر کن، از محمد تشکر کن. گفت: چرا از محمد تشکر کنم؟ خدای محمد است که برائت من را اعلام کرد، از آن خداوند تشکر می کنم. این خیلی نکته‌ی عارفانه‌ای است که البته از عایشه هیچ حرف

عارفانه‌ای شنیده نشده ولی این را اگر با خلوص نیت گفته باشد و خبر هم صحیح باشد بالاترین درجه‌ی عرفان است. البته این یک درجه‌ای است که مثل چتری سایه می‌اندازد به تمام زندگی ما و در همه‌ی زمان‌ها و همه‌ی مکان‌ها.

بیداری سحر با اشتیاق کامل / بیماران قلبی و بیماران اعصاب که نمی‌توانند سحر بیدار
باشند / خواندن نماز که امری واجب است قبل از طلوع آفتاب / باید طوری سحر
بیدار شوید که به دیگران لطمه نزنید / خواب و تعبیر آن / خواب مؤمن / خواب معاد^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

راجع به بیداری سحر چند بار صحبت کرده‌ام البته در اینکه امر
خوبی است حرفی نیست ولی واجب نیست که وقتی نتوانستید از این
جهت که یک واجبی را انجام ندهاید نگران باشید. نه، البته نتوانستید
توجه کنید به ضعف خودتان و اینکه چه باید بکنید که این ضعف
جبران شود. یکی ضعف سنّ است خیلی جوان‌ها و خیلی پیرها
نمی‌توانند بیدار باشند حتی اطباء، دکترها به بیماران قلبی و بیماران
اعصاب توصیه می‌کنند که سحر خواب باشند. البته توصیه اینکه سحر
خواب باشند صحیح نیست. برای اینکه ضد ماست برای اینکه ما
می‌گوییم سحر بیدار باشند، نه، باید اینطور توصیه کنند که اگر خوابتان
می‌آید بخوابید. شما هم همینطور، اگر سحر بیدار می‌شوید، پا شوید.

بیداری سحری خوب است که با اشتیاق کامل پا شوید یعنی در واقع مثل اینکه هیچ کسالت و خستگی نداشتید و خستگی شما رفع شده کما اینکه وقتی می‌خواهید بروید پیش کسی که خیلی علاقه به او دارید، دوستش دارید سعی می‌کنید وقتی بروید که خسته نباشید و در مورد نماز هم همینطور است چون بهترین وقت باریابی به درگاه خدا در واقع همان سحر است. یکی از خصوصیات مؤمن هم این است که **وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَعْفِرُونَ**^۱، در سحرها استغفار می‌کنند. نه اینکه سایر ایام استغفار نمی‌کنند کما اینکه خبری است که پیغمبر در روز هفتاد بار می‌گفت **أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَأَتُوبُ إِلَيْهِ**. حالا این بحث که چرا می‌گفتند وقت دیگری می‌گوییم.

امری که واجب است این است که قبل از طلوع آفتاب بیدار شوید و نماز را قبل از طلوع آفتاب بخوانید اگر ساعت شماطه یا تایمر هست کوک کنید که بعد از طلوع آفتاب بیدار نباشید البته برای جوانها و پیرمردها مشکل است، ولی این قسمت را باید انجام دهند. البته این توصیه را به همه نمی‌شود کرد خود شما ببینید این توصیه‌ی من در مورد شما مصداق دارد یا نه؟ اگر دارد انجام دهید اگر نه که نه. یک بار چند روز پیش گفتم که در گناباد این را گفتم که تلویزیون خود را بفروشید برای اینکه تلویزیون را تا ساعت دوازده هم گوش می‌دهید و

نگاه می کنید. فرض کنید پنجاه سال پیش بودید که اصلاً تلویزیونی اختراع نشده بوده اگر شبها زود بخوابید سحر هم بیدار می شوید برای اینکه یک مقدار مشخصی انسان نیاز به خواب دارد در پندصالح هم نوشته اند که ربع شبانه روز و یا تا ثلث شبانه روز؛ یعنی بین شش تا هشت ساعت. این فاصله را سعی کنید که انجام دهید یعنی مجموع خواب شما در شبانه روز بین شش تا هشت ساعت باشد وقتی این مقدار خواب را رعایت کردید بدن خودبه خود علاقه مند است که سحر بیدار شود جهت آن هم این است که بدن جزئی از طبیعت است همین خورشید و ماه و ستاره ها و نور و ظلمت و اینها همه جزء طبیعت است ما هم جزء همین طبیعت هستیم ذرات نور خورشید در بدن ما و در اعصاب ما اثر دارد. آیا چشم شما باز است جلوی خورشید می توانید بخوابید؟ نه حتماً باید تاریک باشد یعنی ذرات نور اعصاب را تحریک می کند، همینطور بقیه. بنابراین اگر به موقع بخوابید و استراحت کرده باشید به محض طلوع آفتاب خودبه خود ذرات نور آفتاب پخش می شود فرض کنید اینجا اگر چراغها را هم خاموش کنید باز کمی روشن است ولی شب اگر این کار را بکنید روشن نیست برای اینکه ذرات نور آفتاب از در و دیوار وارد می شود و به همین جهت سحر وقتی است که آفتاب ارتباط خود را با ما برقرار کرده است قدما این فواید آفتاب و نیروهای آفتاب را توجه داشتند و حتی بعضی که آفتاب پرست بودند به

این مسأله توجّه داشتند. در حیوانات هم توجّه به نور آفتاب هست که عملاً می‌بینیم. اول بار که من متوجّه شدم از مشهد با اتومبیل به بیدخت می‌رفتم، دست چپ مشرق می‌شود. در وسط کویر تیر چراغ برق بود و روی هر تیری یک کرکس، یکی از این لاشخورها نشسته بود من دقت کردم تمام این لاشخورها رو به طلوع آفتاب بودند کسی یادشان نداده به آنها دستور هم ندادند که سحر بیدار شوید ولی به محض اینکه نور خورشید می‌رسد اینها پا می‌شوند ما همین کار را با ساعت می‌کنیم چون برای بیدار شدن قبل از طلوع آفتاب که نماز واجب است به هرجهت باید به هر وسیله‌ای هست بیدار شویم. البته شماطه به شرط اینکه مزاحم دیگران نباشیم چون نباید چیزی که خود او بر خود واجب می‌داند را بر دیگری هم تحمیل کند. نه! باید طوری سحر بیدار شوید که به دیگران لطمه نزنید. ولی اگر نتوانستید رعایت حال دیگران واجب‌تر از این است منتها صحبت کنید شاید امکان داشته باشد که آنها به میل شما راه بروند و بگویند شماطه را کوک کن من هم اگر بیدار شدم دو مرتبه می‌خوابم. اگر راضی نشدند من دعاهایی که دارم خوابیده در رختخواب می‌خوانم و مزاحم کسی نمی‌شوم. این در مورد بیداری سحر. بنابراین هیچ نگران و ناراحت از این حیث نباشید اگر فقط اراده کردید باید این کار را بکنم آنوقت راه آن پیش شما می‌آید.

و اما سؤال دیگری، درباره‌ی خواب چند بار صحبت کردیم یک مقدار خواب‌ها هست که تعبیری ندارد در واقع از وضعیت فعلی بدن یا روح نشان می‌دهد مثل اینکه آزمایش و آزمایشگاه‌ها هست که عکس برمی‌دارند نشان می‌دهد که قلب شما یا ریه‌ی شما خوب است یا نه؟ بعضی خواب‌ها البته خواب مؤمن که به دستورات قبل از خواب و دعا‌های بعد از خواب توجه کند این خوابی به‌قولی می‌گویند خواب جهت‌یاب که جهت زندگی را نشان می‌دهد نه اینکه هر چه می‌گوید باید بکنید، نه! ولی جهت را به شما نشان می‌دهد. مثال اینکه فرض کنید در آزمایشات، قلب ناراحت است یکی دوا‌ی قلبی می‌دهد و یکی از نفخ معده ناراحت است دوا‌های گوارشی می‌دهد ولی به‌هرجهت بعضی خواب‌ها هست که نباید توجه کرد. اما اعتیاد یک بیماری و مثل میکروبی است که همه‌ی این حرف‌ها را باطل می‌کند. یعنی آدم معتاد تقریباً می‌شود گفت خوابش زیاد پایه‌ای ندارد. مواظب باشید به اعتیاد دچار نشوید و هیچیک از دوستان و نزدیکان شما هم دچار نشوند.

حکومت الهی مدت کوتاهی در زمان پیغمبر ﷺ / تا زمان قیام حضرت قائم،
جامعه‌ای منطبق بر تمام موارد اسلامی امکان ندارد / اساس اسلام برای تربیت
فردی مسلمین است / تربیت اخلاقی / خود را اصلاح کند تا جامعه اصلاح شود /
شجاعت و رسالت علی ﷺ در اطاعت امر / علی ﷺ قرآن ناطق^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

هر اُمّتی، ملّتی بگوییم، مملکت بگوییم، یک نظامی برای
اداره‌ی جامعه دارد. مراقب این نظام اسمش حکومت است؛ حکومت
این ملّت. یک نظام هم هر نفری می‌تواند برای خودش داشته باشد و
دارد، نظام اخلاقی، که خودش چگونه زندگی کند. قسمت اول یعنی
نظام اداره جامعه از اول هم با خود مردم بوده. البته اینکه یک
پادشاهی، امیری قوانین می‌نوشت قانونی نوشت و اطاعت کرد آن هم
از این جهت بود که مردم به او توجّه داشتند. پس در واقع مردم نوشتند.
یعنی یک نحوه مردم‌سالاری وجود داشت. همیشه هم در عین اینکه

۱. صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۸/۴/۲۰ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

رجال حکومت از مردم حساب می بردند و در عین اینکه رجال اخلاقی مردم (اخلاق به معنای کلی اش من می گویم) یعنی رجال مذهبی معنوی هم از آنها حساب می بردند گاهی اوقات هم یک روابطی بین این دو قسمت بود. کمتر شده در تاریخ که این دو قسمت یکی باشد. مثلاً یکی حالا، یکی اوائل زمان پیغمبر ﷺ تا شهادت علی؛ یعنی مدّت های خیلی کم بوده. پیغمبران حالا پیغمبر ما به خصوص در این زمینه چه کردند؟ پیغمبرانی نظیر عیسی ﷺ که اصلاً به قلمرو حکومتی کاری نداشتند، افراد را تربیت می کردند. به همین جهت هم بود که نویسندگان به عیسی ﷺ لقب درویش پیغمبران یا پیغمبر درویش ها می گویند. موسی ﷺ به عکس، یعنی موسی در جنبه ی معنوی هم دخالت داشت ولی جنبه ی حکومتی را سروری می داد بر آنها ی دیگر. حق هم همین بود. برای اینکه چهارصد هزار نفر بنی اسرائیل را چهل سال در بیابان نگه دارد بگوید زندگی کنید مشکل است. پیغمبر ما هم اوّل که در مکه صحبت می کرد و در مکه بود فرمود: **بُعِثْتُ لِأَتَمِّ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ**.^۱ بعثت خودش را برای مکارم اخلاق توجیه می کرد می گفت برای مکارم اخلاق. بعد که حضرت آمد به مدینه؛ یعنی ایشان را آوردند به مدینه، برای اینکه اختلاف اوس و خزرج، دو قبیله ی مهم عرب را مرتفع کند و بین آنها قضاوت کند،

یعنی چه؟ یعنی حکومت کند. یعنی پیغمبر کوشش نکرد برای اخذ حکومت، حکومت آمد به سراغ ایشان، اوامر الهی هم بود. برای اینکه پیغمبر هیچ کاری نمی‌کرد جز اوامر الهی. آیا پیغمبر کار اوّلش تمام شد یعنی بُعِثْتُ لِأُمَّمٍ مَّكَارِمِ الْأَخْلَاقِ را پیغمبر درست کرد؟ دیگر اخلاق، آنچه باید بگویند و بکنند فرمود، ولی درست نکرد. دیدید دیگر آن هدف را که فراموش نکرد آن هدف هم هست، هدف اوّلی یعنی حکومت، یعنی ایجاد قوانین که قانونی که ایجاد کرد هست، دوام خودبه‌خود دارد، دوام ندارد یعنی قاعده برقرار است، که خلافش نباید بشود. امّا مکارم اخلاقی همیشه محتاج بازرس است، کسی باشد که نگاه کند. در یک دوران موقّتی پیغمبر جنبه‌ی حکومتی را برتری داد، یعنی ناچار بودند. در جامعه‌ی آن روز جرائم اجتماعی یعنی دسته‌جمعی زیاد داشت، آنها را باید مرتفع می‌کرد. ولی وقتی مرتفع شد یک مدّتی حکومت الهی بود، یک مدّت کوتاهی بود. برای اینکه خداوند به ما بگوید، مدل بدهد که آن حکومتی که من می‌گویم، آیات قرآن احکام شرعی بر آن دلالت دارد، امکان دارد به وجود بیاید. به همین دلیل که زمان پیغمبر به وجود آمد. و الاّ بشر تا وقتی لیاقت و تربیت کامل نداشته باشد امکان ندارد. در طی تاریخ هم چند بار پیش آمده بود یکی زمان باقر علیه السلام و قیام زیدبن علی، زیدبن علی مرد متقی و باتقوایی بود. یکی زمان حضرت رضا علیه السلام که مأمون می‌خواست خلافت را اوّل بدهد، ایشان

قبول نکرد. بعد خداوند این سرنوشت‌ها را مقدر فرمود برای اینکه ما ناامید نشویم، گفت که من بالاخره در آخرالزمان برایتان می‌فرستم، کسی می‌فرستم این کار را بکند. بنابراین به نظر می‌رسد تا آن تاریخ قیام قائم، قیام حضرت قائم، جامعه‌ای منطبق با تمام موارد اسلامی امکان ندارد تشکیل شود. چرا؟ برای اینکه مردم لیاقت ندارند. لیاقتش هم اگر دارند درک درستی از اجتماع ندارند. این است این کار شما، این همه وقایع جهان را تجربه کنید، البته در طی تاریخ خیلی‌ها آمدند دروغ گفتند ما امام زمانیم و اعلام کردند. اساساً هم اسلام همانطوری که خود پیغمبر گفت برای تربیت فردی مسلمین است. مسلمین را می‌خواهد تربیت کند؛ تربیت اخلاقی. یعنی به نحوی باشند که هیچ موجودی جز خدا را نپسندند و عبادت نکنند. مدتی این کار برقرار بود. مدت کوتاهی یک عده‌ای هم حتی مثل روپوش که می‌پوشند، یک روپوش از ریاکاری پوشیدند و ماندند. بنابراین اینکه می‌گویند خود را اصلاح کن تا جامعه اصلاح بشود، بله همین درست است. به این معنی که اگر خودت را اصلاح کنی، مدل می‌دهی به دیگران تا دیگران هم خودشان را اصلاح کنند، نه اینکه وقتی جهاد می‌کنی، این کار را بکنی، نه! خلوص نیت هم البته در تمام این وقایع شرط است.

و در مورد علی علیه السلام وقتی سر جای پیغمبر خوابید، صبح که آنها آمدند، شمشیر را کشیدند و لحاف را عقب زدند، دیدند این علی است.

شاید یک خرده عصبانی شدند. ناسزا گفتند. که چرا خوابیدی؟ کو محمد؟ گفت مگر قرار بود من نگهدار محمد باشم؟ چه می‌دانم، رفت. که بعد نادانی اسلاف ما را ببینید که خلیفه‌ای که خودش را جانشین محمد می‌داند. جانشین همان محمدی که می‌گوید: علی را کسی نشناخت جز خدا و من. این جانشین جعلی پیغمبر، گفت: این آیه وَمَنْ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ^۱، بعضی از مردم بزرگوار که برای رضای خدا جان خودشان را هم در نظر نمی‌گیرند، که این آیه را در مورد علی، می‌گویند پیش‌بینی علی. همان جانشین جعلی پیغمبر گفت: این آیه در حق ابن‌ملجم است که جانش را به خطر انداخت علی را کشت. اسلاف ما اینطور گفتند. حالا ان‌شاءالله اخلاف ما این را نگویند. این علی. پیغمبر هجرت فرمود. علی هم کم‌کم جوان و مرد بزرگی شد. در ظاهر بزرگوار و جزء مسلمانان. پیغمبر که هجرت فرمود. بعد فرمود: سه تا فاطمه: فاطمه بنت محمد، فاطمه زهرا عليها السلام و مادر خود علی (حالا تاریخ یاد می‌رود) اینها به مدینه بیایند. با آن همه مردان جنگی که بودند، فرمود این سه تا را علی نگهدارشان باشد. بسان کاروانی که علی اینها را بیاورد. علی آمد، اینها را برد. بین راه مشرکین جلویش را گرفتند. علی گفت: با شما می‌جنگم. تا همه شما را نکشم و خودم کشته نشوم (حالا این عبارت را من از معنا می‌گویم، به

این معنا، حالا به این عبارت) دست بر نمی‌دارم. علی حاضر بود در راه امر پیغمبر جانش را هم از دست بدهد. چون معتقد بود که گوا اینکه این آیه، بعد نازل شد ولی سوره برای مشرکین بود. مؤمنین می‌دانستند، مؤمنین خودشان. سوره وَالْجَمِّ إِذَا هَوَىٰ مَا ضَلَّٰ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ، پیغمبر از روی هوای نفس حرف نمی‌زند. هر حرفی می‌زند وحی الهی است. این است که علی می‌دانست که باید اینها را برساند و علی می‌دانست که بالاخره مرگش هم در یک روزی خواهد رسید. گفت: چه بهتر که مرگ من در راه اطاعت امر باشد، آمدند. دیگر فداکاری‌هایی که علی در مدینه کرد. یعنی مرد بزرگ و رشید و شجاعی که بی‌نظیر بود. پیغمبر به جای پدر علی بود. هم معنوی و هم ظاهری. گوا اینکه بعداً عقد اخوت بستند، برادری. برای اینکه از جنبه‌ی ایمانی، برادری، شریعت و طریقت، برادری، این است که به فکر ظاهر هم بود. حضرت فاطمه علیها السلام، هم از همه جهات سر بود. بزرگان می‌آمدند خواستگاری، یا خود پیغمبر و یا فاطمه، نمی‌دانم بهر حال رد می‌شد، رد می‌کردند. همه آمدند رد کردند. علی نیامد. می‌شود حدس زد و شاید خجالت می‌کشید. مثلاً شرم و حیا و ابهت مقام پیغمبر و مقام فرزند پیغمبر او را مانع می‌شد که بگوید. وَاللَّهِ عَلِيٌّ هُوَ جَوَانٌ، هم رشید، همسر

هم نداشت، مجرد بود. پیغمبر علی را خواستند، نه به عنوان پدر فاطمه، به عنوان سرپرست خود علی. فرمودند که همه آمدند، خیلی‌ها آمدند به خواستگاری فاطمه، رد کردیم. تو چرا نیامدی؟ یعنی رو دادند به او که، یعنی خودت بگو. گفت: آخر من هیچی ندارم، مالی ندارم که خرج کنم، حتی مالی ندارم که مهریه همسرم را بدهم. حضرت فرمودند: یک زره محکم داری، کو؟ عرض کرد بله. فرمودند: آن را بفروش، به دو درهم یا دو دینار؛ یعنی مبلغ مختصری. یک دینارش را مهریه می‌دهی، یک دینارش را مهمانی می‌دهی. که این در شرع هم هست که مستحباً است هر کسی که ازدواج می‌کند به اندازه وسع خودش، یک مهمانی به مؤمنین بدهد. یا حتی شیرینی می‌خرد، شیرینی بیاورد. اینکه دیگر از مستحبات است. علی علیه السلام هم این کار را کرد. پیغمبر، هم پدر داماد بودند و هم پدر عروس. هر دو وظیفه عرف را انجام می‌دادند. حالا دیگر علی جزء مردان رشید و سرشناس تمام جوامع درآمده بود. که تاریخ را همه خواندید و همه چیزها را هم می‌دانید. من هر کدام آنها را اشاره می‌کنم. هریک از این اشاراتی که کردیم خودش یک قطره‌ای است از دریای عظمت علی. بیخود نیست که گفته‌اند علی قرآن ناطق. علی هیچوقت بلوف نزد، هیچ وقت حرف نادرستی نزد. علی فرمود:

سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَقْدُونِي^۱ پیش از اینکه من از دنیا بروم، دستتان از من

کوتاه باشد هر چه می‌خواهید از من بپرسید. این حرف علی بیخود نیست. آن چه دنیای آن روز و جامعه‌ی آن روز می‌دانست. خیلی از قواعد نجومی، که بعدها شاید کشف شد. پرسیدند، علی علیه السلام جوابی داد. بعداً منجمین معتقد به علی از همان جواب استفاده کردند. حالا ما یک چنین علی‌ای مدل داریم، نه تنها کارهای ضدّ علی می‌کنیم بلکه بدتر آنکه کارمان را به علی می‌چسبانیم. البته به او نمی‌چسبید، ولی ما این کار را می‌کنیم. ان شاءالله خداوند ما را هدایت کند. ما را در زیر سایه عظمت علی و طبق مکتب علی بزرگ کند.

فهرست جزوات قبل

شماره جزوه	عنوان	قیمت (تومان)
اول	گفتارهای عرفانی (قسمت اول)	۱۰۰۰
دوم	گفتارهای عرفانی (قسمت دوم)	۱۰۰۰
سوم	گفتارهای عرفانی (قسمت سوم)	۱۰۰۰
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	۵۰۰
چهارم	گفت و گوهای عرفانی (متن ۶ مصاحبه)	۵۰۰
پنجم	مکاتیب عرفانی (قسمت اول ۷۶-۱۳۷۵)	۵۰۰
ششم	استخاره (همراه با سی دی صوتی)	۵۰۰
هفتم	مقدمه روز جهانی درویش	۵۰۰
-	هدیه نوروزی: فهرست موضوعی جزوات (همراه با تقویم ۱۳۸۸)	-
هشتم	مکاتیب عرفانی (قسمت دوم ۷۹-۱۳۷۷)	۵۰۰
نهم	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم)	۵۰۰
دهم	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم)	۵۰۰
یازدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم)	۵۰۰
دوازدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم)	۵۰۰
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	۲۰۰
سیزدهم	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	۲۰۰
چهاردهم	حقوق مالی و عشریه (قسمت اول)	۲۰۰
پانزدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم)	۲۰۰
شانزدهم	مکاتیب عرفانی (قسمت سوم ۱۳۸۰)	۲۰۰
هفدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت نهم)	۲۰۰
هیجدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت دهم)	۲۰۰
نوزدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت یازدهم)	۲۰۰
بیستم	گفتارهای عرفانی (قسمت دوازدهم)	۲۰۰
بیست و یکم	گفتارهای عرفانی (قسمت سیزدهم)	۲۰۰
بیست و دوم	شرح و تفسیر قرآن کریم (قسمت اول)	۲۰۰
بیست و سوم	تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه (قسمت اول)	۲۰۰

۲۰۰	شرح رساله حقوق حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (قسمت اول)	بیست و چهارم
۲۰۰	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوم)	-
۲۰۰	مکاتیب عرفانی (قسمت چهارم ۸۱-۱۳۸۰)	بیست و پنجم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت چهاردهم)	بیست و ششم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت پانزدهم)	بیست و هفتم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت شانزدهم)	بیست و هشتم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هفدهم)	بیست و نهم
۲۰۰	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)	-
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هیجدهم)	سی ام
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت نوزدهم)	سی و یکم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیستم)	سی و دوّم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و یکم)	سی و سوم
۲۰۰	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)	-
-	هدیه نوروزی: فهرست موضوعی جزوات (همراه با تقویم ۱۳۸۹)	-
۲۰۰	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران	-
۲۰۰	مکاتیب عرفانی (قسمت پنجم ۸۳-۱۳۸۲)	سی و چهارم
۲۰۰	مکاتیب عرفانی (قسمت ششم ۱۳۸۴)	سی و پنجم
۲۰۰	تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه (قسمت دوّم)	سی و ششم
۲۰۰	شرح رساله حقوق حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (قسمت دوّم)	سی و هفتم
۲۰۰	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت اول)	سی و هشتم
۲۰۰	مکاتیب عرفانی (قسمت هفتم ۸۷-۱۳۸۴)	سی و نهم
۲۰۰	شرح رساله حقوق حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (قسمت سوم)	چهارم
۲۰۰	شرح رساله حقوق حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (قسمت چهارم)	چهل و یکم
۲۰۰	شرح و تفسیر قرآن کریم (قسمت دوّم)	چهل و دوّم
۲۰۰	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت دوّم)	چهل و سوم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و دوّم)	چهل و چهارم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و سوم)	چهل و پنجم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و چهارم)	چهل و ششم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و پنجم)	چهل و هفتم
۲۰۰	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)	-
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هشتم)	چهل و هشتم

۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هفتم)	چهل و نهم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هشتم)	پنجاهم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و نهم)	پنجاه و یکم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت سی ام)	پنجاه و دوّم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و یکم)	پنجاه و سوّم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و دوّم)	پنجاه و چهارم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و سوّم)	پنجاه و پنجم
۲۰۰	گفت و گوهای عرفانی (قسمت دوّم - عرفان در کار اداری)	پنجاه و ششم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و چهارم)	پنجاه و هفتم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و پنجم)	پنجاه و هشتم
۲۰۰	حقوق مالی و عشریه (قسمت دوّم)	پنجاه و نهم
۲۰۰	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوّم)	شصتم
۲۰۰	گفت و گوهای عرفانی (قسمت سوّم)	شصت و یکم
۲۰۰	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اوّل)	شصت و دوّم
۲۰۰	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت دوّم)	شصت و سوّم
۲۰۰	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت سوّم)	شصت و چهارم
۲۰۰	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت چهارم)	شصت و پنجم